



پیام بدیع

سال سی و چهارم

شماره‌های

۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۶

# پیام بدیع

سال سی و چهارم

شماره‌های

۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۶

# پیام بدیع

سال سی و چهارم

شماره های

۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۴ شمسی

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۶

## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مناجات حضرت عبدالبهاء
۲	مناجات حضرت عبدالبهاء
۳	یکصد و چهل سالگی رساله مدنیه - جناب محمد ارسی
۹	عرفان جانان - جناب دکتر قاسم بیات
۱۸	استمرار و تکامل ظهورات الهی (قسمت آخر) - جناب دکتر مشرف‌زاده
۲۱	مفهوم نور در ادیان ایرانی - جناب موزان مومن، ترجمه جناب یزدانی
۲۶	بحشی درباره موضوع "طرد" در آیین بهائی - جناب تورج امینی
۳۱	کوروش بزرگ - خانم دکتر طلعت بصاری
۳۹	بخشی از مشاهدات ایرانیان - جناب دکتر گیو خاوری
۴۲	شعر مقام زن - جناب هوشنگ روحانی (سرکش)
۴۴	فردوسی طوسی - شعر - جناب نعمت‌الله بیضائی (ذکائی)
۴۶	مدرسه دخترانه تربیت طهران - خانم یاسمن رستم کلابی
۵۱	گفتم یک نفرمان نرود زندان و .... - خانم ماهرخ غلامحسین‌پور
۵۶	فرم اشتراک مجله

لوح مبارک به اعزاز جناب محمد هاشم، جد شهید مجید جناب هاشم فرھوش

## هو الله

آقای مهدی الان چون طلبکار بی‌امان و محصل دیوان حاضر و واقف و استدعای تحریر این ورقه می‌نماید هر چند مرا مشغولیت بی‌پایان و الامان، الامان از محصل کاشان نه آذربایجان، چه که آنان یک دو کلمه ترکی شدید گویند و مهلت دهند و این محصل نرم نرمک طلب نماید ولکن طلب مستمر و فرصت منقطع، گاهی به زبان راند، گهی به نگاه طلبد، گهی روبرو گهی گوشه ابرو و گهی به توجه دل، گهی به حین روح، گهی به غمزه، گهی به عشوه، گهی به ناز، گهی به نیاز، گهی به راز باری هر قسم بود ما را به کار واداشت، تا این عبد این نامه نگاشت پس ملاحظه کن، در نزد آقا مهدی چقدر عزیزی و یادت در مذاق این عبد چقدر لذیذ که با وجود عذری چند به تحریر این ورقه چون قند پرداختم پس تو نیز باید همت را در خدمت دوستان بگماری و شب و روز کمر بر خدمتشان بندی و بندگان جمال مبارک روحی لعباده الفدا را خادم کمترین گردی و فخر جمیع ملوک و سلاطین شوی.

ع ع



## هوالبهی

ای مظهر تسلیم و رضا اگر مظهریت این دو صفت ممدوحه و حقیقت محموده را به تمام‌ها طلبی، در این حیات روحانی همیشه مست و مخمور صهبای الهی باش و از عالم وجود و حیز مشهود خبری مجو و ثمری مطلب، اینقدر بدان که آنچه خیریت ساطع حکمتش پنهان است و سببش غیر عیان چون ظاهر گردد و هر نفسی مدعن و قانع شود.

ع ع      والبهاء علیک



## برگرفته از ایران امروز

## صد و چهل سالگی رسالهٔ مدنیّه

محمد ارسی

## مقدمه

رسالهٔ مدنیّه نوشتهٔ بسیار معتبری است در زمینهٔ تجدّدطلبی، خردگرایی، بسط ترقی خواهی، روشنگری و ضرورت ایران سازی!

این رساله در سال ۱۲۵۴ شمسی برابر با ۱۲۹۲ هجری قمری و ۱۸۷۵ میلادی با عنوان "اسرارالغیبیه لاسباب المدنیّه" بی آن که نام نویسندهٔ رساله اعلام شود، در بمبئی هند به زیور چاپ آراسته شد. این اثر سیاسی ارزنده دومین بار در سال ۱۹۱۱ میلادی در قاهره با چاپ سربی انتشار یافت و نهایتاً با مساعد شدن وضع داخلی، در خود ایران هم منتشر گردید و معلوم همه شد که نویسندهٔ آن رساله، شخص جناب عبدالبهاء آموزگار و رهبر معروف بهائیان ایران و جهان بوده که از سر ایراندوستی و ملت خواهی و دولت خواهی، مصلحت را در آن دیده که از ذکر نام خود خودداری کند تا حقیقت پیمای که در آن رساله برای روشنگری اذهان ایرانیان آمده به دیوار سخت و سنگی تعصبات مذهبی و فرقه‌ای برنخورد و جنگ‌های "حیدری - نعمتی" مانع از دریافت و فهم محتوای سازندهٔ آن نشود...

صاحب این قلم نیز با بی طرفی دربارهٔ تمایلات و عقاید مذهبی نویسندهٔ این رساله، صد و چهل سالگی رساله مدنیّه را فرصتی دانست تا با پرداختن به درونمایهٔ غنی و تجدّدخواهانه و مترقی این اثر ارزنده، غنای ادبیات سیاسی و فعالیت‌های نظری تجدّدطلبانه‌ای را که به جنبش بزرگ مشروطیت و نهضت‌های مدرن و ملی بعدی در ایران منجر شد نشان دهد تا ترقی خواهان و ایران - سازان نیک بدانند که در تلاش و کوشش برای آزادی ملی و عدالت و استقلال و ترقی و تعالی جمعی همهٔ مردم این سرزمین کهن از هر فرقه سیاسی و مذهبی و قومی یا صنفی و اجتماعی به نسبتی شرکت داشته‌اند و هیچ فرقه و قومی ادعای مالکیت و

انحصار وراثت بر هیچ یک از حرکت‌های ملی و مترقی را نمی‌تواند داشته باشد.

### مطالب مهم رساله

مطالبی که در این رساله آمده دربارهٔ گذشتهٔ افتخارآمیز ایران قبل از آمدن اسلام، ضرورت اخذ تمدن غرب با تأکید بر پرهیز از خودباختگی در برابر مدنیت غربی و مسحور نشدن در برابر آن، دربارهٔ اصول کشورداری مدرن و اصلاح در جوانب مختلف زندگی جمعی است. از طرفی دربارهٔ علم و صنعت و ترقیاتی که در جهان چهره کرده، ضرورت پرهیز از مناقشات بین‌المللی و نفی جنگ و جدال‌های منطقه‌ای و طرح صلح و همزیستی میان ملت‌هاست، و در نهایت دربارهٔ سعادت‌مند کردن ملت ایران و خدمت به کل ابناء بشر در سراسر عالم است، که با استناد به آیات قرآنی و اخبار و احادیث نبوی و شیعی و گفته‌های حکماء جهانی، خاصه با توسل به ادبیات فارسی کوشیده تا از شاه تا پایین‌ترین توده جامعه را با زبانی حکیمانه طرف خطاب قرار دهد و ضرورت درک وضع اسفبار ملت ایران را در آن برهه از زمان و راه نجات از آن اوضاع مصیبت‌بار را دلسوزانه گوشزد کند تا با تلاش جمعی، ایرانی نو و نیرومند و آزاد و آباد بوجود آید. می‌نویسد:

”چون در ایام رأی جهان‌آرای پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و معموریت و آبادی بلدان قرار یافته و به صرافت طبع، ید یمین رعیت‌پروری و عدالت‌گستری را از آستین همت کامله و غیرت تامه برآورده تا به انوار عدل، آفاق ایران را محسود ممالک شرق و غرب فرماید ... لهذا این عبد لازم دانسته که به شکرانهٔ این همت کلیه، مختصری در بعضی مواد لازمه لوجه‌الله مرقوم نماید و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارم، بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمه نصیحه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین لوجه‌الله متذکر می‌نمایم و ربّ خبیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آوارهٔ بادیهٔ محبت‌الله به عالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق و تکذیب کل کوتاه است ... ای اهل ایران، قدری در ریاض تواریخ اعصار سالفه

نمائید و سر به جیب تفکر فرو برده به بصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است. در ازمنه سابقه مملکت ایران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بود. عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع، آوازه جهان‌گیری تاجداران ایران حتی به سمع مجاورین دایره قطبیه رسیده و صیت سطوت ملک‌الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود. حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه‌اش دستورالعمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته، ملت ایران مابین ملل عالم به عنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز. در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضایل و خصائل حمیده انسانیه ... خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبتوست که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته، تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست.

او پس از یادآوری گذشته یکتا و افتخارآور ایرانیان و بعد از تلاش شایان برای برانگیختن حس غرور ملی و میهنی که لازمه تجددخواهی و سازندگی است این سؤال اساسی را مطرح می‌کند که:

”حال ای اهل ایران، باید قدری از سُکر هوی بهوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته به نظر انصاف نظر کنیم. آیا غیرت و جمیت انسان، قائل بر آن می‌شود که چنین خطه مبارکه که منشاء تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان، حال محل تأسف کل قبائل و شعوب گردد ... حال به این احوال آسف اشتمال قناعت نماید و مع آن که اقلیمش مرغوب‌ترین کل اقالیم بوده، حال به نکبت عدم سعی و کوشش و نادانی، بی معارف‌ترین کشورهای عالم شمرده گردد.“

### ایران دوستی و ناسیونالیزم مترقی رساله

باری با توجه به نکاتی که در ارتباط با ایران و مردم آن در این رساله

آمده، ادعا می‌توان کرد که: مهین دوستی، وطن‌خواهی، عشق به ایران و ایران‌سازی یکی از مهم‌ترین مبانی فکری آن اثر اجتماعی را تشکیل می‌دهد. در واقع نویسنده رساله در کنار میرزا فتحلی آخوندزاده و شاهزاده جلال‌الدین میرزا قاجار از نخستین روشنگرانی است که به عظمت ایران قبل از اسلام و شوکت از دست رفته ایران می‌پردازد و با برانگیختن غرور ملی و حس مهین دوستی و عشق به ایران، وضع اسفبار ایران قرن نوزده را یادآوری می‌کند و هشدار می‌دهد که بپاخی‌ریزد و در برابر وقایع آینده غافلگیر نشوید. ولی تفاوت بزرگ نویسنده رساله مدنیّه با آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا خاصه با دیگر وطن‌دوستانی که در جریان نهضت مشروطه بعدها پدید آمدند، این بود که: وطن‌دوستی او جنبه غرب‌ستیزی، ضد اسلامی، غرب‌ستیزی یا یهودی‌ستیزی ابدأ ندارد که هیچ، همه جا ایرانیان را به صلح و دوستی با دنیا و همسایه‌ها دعوت می‌کند و از هر نوع خودخواهی‌های قومی و فرقه‌ای و سرزمینی که مانع از یگانگی عالم انسانی شود ایرانیان را برحذر می‌دارد. لذا در تمامی جملات پُر مهر و محبتی که نسبت به ایران و ایرانیان ابراز می‌کند، در دام دشمنی با عرب و عبری و یا غربی نمی‌افتد و تقصیر تیره‌بختی و مصائب موجود در جامعه ایرانی را به گردن ملت و مملکت دیگری بار نمی‌کند.

درواقع مهین دوستی و ایران‌خواهی مترقی او تلاشی بود انسانی، برای بیرون کشیدن ایرانی از چاه ذلتی که در آن فرو رفته بود و کوششی بود جانانه در ساختن ایرانی نو و پیروزمند و ثروتمند با الهام از گذشته شکوه‌مند آن، لذا خود ایرانیان را مسئول فراز و فرود وضع جامعه خود تلقی می‌کند و نه غیر ایرانیان را. می‌نویسد:

“آیا اهل ایران در قرون پیشین سردفتر دانایی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان به فضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه؛ حال چگونه بدین حال پُر ملال اکتفاء نموده، در هوای نفسانی خود حرکت می‌نمائیم و از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت کبریاست چشم پوشیده کل به اغراض شخصیه و منافع ذلیّه ذاتیه خود گرفتار شدیم. این خطّه طیبه چون سراج و هاج به انوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود، حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت اهالی، پرتو اقبالش مکدر و ظلمانی گشته.”<sup>۳</sup>

البته گفتنی است که ایران دوستی و ناسیونالیزم مترقی‌ای که نویسنده رساله مدنیه تبلیغ و ترویج می‌کرد در راستای تجدد و ترقی و ایران - سازی بود، یعنی بدون برانگیختن آن حس میهن‌دوستی، تجدد و تحول و ترقی در ایران ممکن نمی‌گردید. در یاد داشته باشیم که در ممالک اروپایی هم، مدرنیته با مملکت دوستی و میهن‌خواهی هم‌بنیاد بودند و درهم تنیده. در همین جاست در واقع تفاوت آن ادبیات سیاسی که به نضت عظیم مشروطه منجر گشت با ادبیاتی که به انقلاب اسلامی ختم شد. بانیان آن نهضت بزرگ ملی و مترقی، فکر و ذکرشان همه ایران و ملت ایران بود. از آن سردار بزرگ و دانا عباس میرزا گرفته تا قائم مقام و امیرکبیر و آخوندزاده و طالبوف و جلال‌الدین میرزا و مستشارالدوله و میرزا آقاخان کرمانی و احمد روحی و ملکم خان و غیره که زمینه ساز اصلی فکر مشروطیت بودند، قلم و زبانشان جز به عشق و مهر ایران نمی‌گردید. در واقع همان عشق به ایران و مهر وطن بود که دل و ذهن ایرانی را لرزاند، همت و غیرت به او داد، مشروطه و آزادی آورد و ایران‌سازی کرد و ایران و ایرانی برجای ماند. همان آموزش‌های وطنی بود که ستارها و باقرها را از درون توده به سطح بالای نهضت مشروطه کشید و آن رزم‌آور مردمی، ستار نامور در پاسخ به پیشنهاد کنسول روس فریاد برآورد که: "از من می‌خواهید به زیر پرچم روسیه درآیم، خیر، هفت دولت باید به زیر پرچم ایران درآید."

یا آن روحانی جاودان یاد، ثقه‌الاسلام تبریزی بود که در عاشورای خونین سال ۱۹۱۱ میلادی با ندای جاوید ایران، زنده باد اسلام و زنده‌باد ایران آن هم با لب خندان، به بالای دار رفت و با آن آزادگی جان داد و دشمنان ایران، روسیان و استبدادیان را سخت تحقیر کرد. باری برای مبارزان مشروطه، سربلندی و سعادت مردم ایران و ضرورت ساختن آن سرلوحه همه کارها بود.

عالم برجسته کسروی تبریزی می‌نویسد: "دل‌بستگی به ایران و از دست ندادن هیچ گوشه‌ای از آن باید مقصد اول باشد. ایرانیان باید استقلال خود را ارج گذارند و دل‌بستگی نشان دهند. باید به همه توده معنی آن را بفهمانند. این سرزمین ماست. این خانه ماست. ما این‌جا می‌نشینیم و زندگی می‌کنیم ... هرچه داریم از این جاست. باید قدرش را بدانیم و به آبادیش بکوشیم ..."<sup>۴</sup> و نیز سخنان آن یگانه

عصر، محمد مصدق است که گفت:

”مسلك من، مسلك سيدالشهداست. يعنى آنجايى كه حق در كار باشد، با هر قوه‌اى مخالفت مى‌كنم. از همه چيز مى‌گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم. هيچ چيز ندارم. وطنم را جلو چشمم دارم.“<sup>۵</sup>

حال اين تعليمات را مقايسه كنيم با ادبيات سياسى و انقلابى افراطى‌اى كه به انقلاب اسلامى سال ۱۳۵۷ شمسى منجر گرديد. در واقع از ادبياتى كه از ايران و ملت ايران فقط به عنوان ماده خامى براى صورت دادن به اهداف ايدئولوژيكي و مذهبي خود مى‌خواست استفاده كند و ايران دوستى و وطن‌خواهى را جرم و انحراف فكرى و عقيدتى تلقى مى‌كرد. همين بدبختى‌ها و ايران‌ستيزى‌هاى امروزي مى‌توانست بيرون بيايد و نه چيز ديگرى ...

آرى، از آموزه‌هاى ايران‌دوستانه و منطقي رساله‌مدنيه و نوشته‌هاى متفكرانى كه ترقى‌خواهى و ايران‌سازى، هدف اول و آخرشان بود، قوام و مصدق و تقى‌زاده و فروغى و سياستمدارانى بيرون آمدند كه ترقى دادن ايران و حفظ آب و خاك و آبروى آن، دل مشغولى لحظه به لحظه‌شان بود. از ادبيات سياسى و ايدئولوژيكي دومى، رهبرانى پديد آمدند كه ”ايران را براى اسلام مى‌خواهند“ و دغدغه‌اى اصلى فكريشان، حفظ مسجدالاقصى، پس گرفتن تپه‌هاى جولان يا گولان و يا تقويت مواضع حماس و حزب‌الله در غزه و لبنان است ...

ادامه دارد

۱ - رساله‌مدنيه، ص ۷ تا ۱۱ .

۲ - مأخذ بالا، ص ۱۱ .

۳ - مأخذ بالا، ص ۱۱ - ۱۲ .

۴ - احمد كسروى .

۵ - سرهنگ بزرگمهر - مصدق در محكمه نظامى، جلد دوم، ص ۴۱۳ .

## “عرفان جانان”

گل گشتی در چهار وادی، رساله عرفانی حضرت بهاءالله

جناب آقای دکتر قاسم بیات

مقدمه:

“عرفان جانان” مقدمه و سیری است در چهار وادی، رساله عرفانی حضرت بهاءالله. رساله چهار وادی که آن را می‌توان در جلد سوم از مجموعه آثار قلم اعلی یافت، از آثار حضرت بهاءالله نازله در ایام اقامت ایشان در بغداد است و “عرفان جانان” سیری است در مطالب این رساله. در این گُلگشت به بررسی ساختار و وجه تمایز رساله چهار وادی از آثار کثیر عرفانی اسلامی و پیام آن توجه نموده، و سپس به مطالعه مطالب و مضامین یگانه آن خواهیم پرداخت.

پس “عرفان جانان” فقط راهنمایی است برای مطالعه این رساله وزین و جای غوطه‌ور شدن مستقیم در کلام الهی را هرگز نمی‌گیرد. امیدوارم که این راهنما شیفتگان دریافت ثمرات معنوی این رساله بدیع را در مطالعه عمیق و درک مفاهیم والای آن یاری نماید.

در این راهنما بیانات زیبای فراوانی از عرفای بزرگ آمده است که دقت و تأمل در آن بیانات در درک بیشتر مطالب رساله چهار وادی مفید خواهند بود. این از آن روست که این رساله نیز چون سایر آثار حضرت بهاءالله در نهایت اختصار نازل شده، و کلمات و واژه‌های کلیدی آن غالباً اشاره به مطالب مفصلی دارد که در آثار عرفای بزرگ بسیار بسط و گسترش یافته، و دقت و تأمل در آنان بسیار روشنگر بیانات حضرت بهاءالله است.

از طرفی دقت در آثار متصوفه و اقوال عرفای بزرگ گذشته ما را با زمینه عرفانی این مطالب، سابقه فرهنگی و تاریخی جامعه، و نظرات رایج زمان و پیشینه

فکری مردم در هنگام ظهور این امر بدیع آشنا تر می‌کند.

مطالب مربوط به تاریخ و تحول عرفان و شرح بسیاری از مقولات عرفانی و اصطلاحات معمول در این آثار را در "دیدار محبوب" که شرحی بر هفت وادی که رساله عرفانی دیگری از حضرت بهاء‌الله است بیان کردیم، و از جهت اختصار در "عرفان جانان" تا حد ممکن تکرار نخواهد شد.

### اهداف این رساله:

پیش از بحث درباره این رساله، ابتدا به پیام و اهداف این رساله توجه کنیم:

رساله چهار وادی دو هدف مهم را در بر دارد. هدف اول این رساله آنست که سالک را به سوی خودشناسی راهبری کند که قدم اول و لازم در عرفان الهی است، و این خودشناسی راه را برای ترقی و تعالی و تقلیب روحانی فرد هموار می‌سازد. و هدف دوم آن که سالک را بسوی عرفان اسماء و صفات حق هدایت کند که هدف نهائی هر سالکی است، و این دو هدف برنامه هر آموزگار روحانی و پیامبر الهی در همه دوره‌ها بوده است، و ویژگی این رساله آنست که در این رساله حضرت حق هر سالکی را برحسب استعداد و آمادگی روحانی وی به عرفان مقامی از مقامات مظهر ظهور الهی که محل تجلی اسماء و صفات حق است موفق می‌دارد که اعطای هر ذی حقی، حق است.

### مخاطب یا مخاطبان این رساله:

و اما این رساله خطاب به چه شخص و یا گروهی نازل شده و آیا مطالعه آن برای دیگران نیز منافی در بر دارد؟

رسالهٔ چهار وادی خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکى و به زبان رایج عرفا در ایام تبعید حضرت بهاءالله در بغداد و قبل از اعلان رسمی امرالله شرف نزول یافته. باید توجه داشت که این اثر نیز چون سایر آثار الهی، حتی هنگامی که ظاهراً خطاب به شخصی معین نازل گشته، مقصود و مراد ابتدا شخص مخاطب و سپس گروه همفکران وی، و آنگاه جمیع عالم انسانی است. مثلاً در این رساله پس از بحثی کوتاه دربارهٔ فقر بحت به وجود مطالعین و مشتاقین آیندهٔ زیارت این لوح چنین اشاره می‌فرمایند: "اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار ولکن به دو حدیث اکتفا می‌رود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای مشتاقین." پس حضرت بهاءالله مطالعه این اثر را برای شیخ عبدالرحمن کرکوکى و دیگران، چون نوری برای مطالعین و سروری برای مشتاقین می‌دانند.

شیخ عبدالرحمن مخاطب این رساله و چند لوح دیگر و همچنین متقاضی نزول قصیدهٔ عزّ و ورقائیه نیز بوده است. شیخ عبدالرحمن و برادرش شیخ محمد بهاءالدین که در متن این رساله به وی نیز اشاره شده، دو فرزند شیخ عثمان سراج‌الدین طویله‌ای از رهبران فرقهٔ نقشبندی خالدی در کردستان عراق بوده‌اند. رابطهٔ این دو برادر با حضرت بهاءالله بسی طولانی بوده است.

به استناد جناب فاضل مازندرانی، جمال قدم در اواخر ایام اقامت در کردستان عراق به خانقاه شیخ سراج‌الدین وارد گشتند و فرزند ارشد ایشان شیخ محمد برای مدت دو ماه شبانه‌روز در حضور مبارک بود و خدمت ایشان می‌کرد. در واقعهٔ کشته شدن ابوالقاسم خادم حضرت بهاءالله، در کوه‌های گراویدول به دست محافظان خود، شیخ محمد و شیخ عبدالرحمن به این موضوع رسیدگی نموده و ترتیب خاکسپاری ایشان را دادند. شیخ محمد و شیخ عبدالرحمن سپس به همراهی شیخ محیی‌الدین (مخاطب رسالهٔ هفت وادی) دستور به ساختن مقبره‌ای به نام آقا زمان در گراویدول دادند. این واقعه هنگامی رخ داد که آقا ابوالقاسم پس از سفری کوتاه به کردستان ایران، به کردستان عثمانی و به حضور حضرت بهاءالله

بازمی‌گشت. پس از گراویدول جمال قدم به همراهی شیخ محمد به طرف سلیمانیه رهسپار گشتند و مدت شش ماه در منزلی میهمان شیخ مولانا خالد بودند. شرح حال شیخ سراج‌الدین و دو فرزندش شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد که از دوستداران جمال قدم بودند در کتاب "دانشمندان گُرد در خدمت علم و دین" مذکور است.

با چنین خدماتی که این خانواده نموده‌اند، نام اعضای این خانواده گُرد همیشه در تاریخ امر الهی یاد خواهد شد.

حضرت بهاء‌الله به شیخ محمد لقب بهاء‌الدین عطا فرمودند و از آن زمان بدین لقب در بین پیروان خویش مشهور گشتند. شیخ بهاء‌الدین در دولت عثمانی مقامات بلندی یافت. نزول رسالهٔ چهار وادی به نام شیخ عبدالرحمن و مثنوی مبارک به نام شیخ محمد (بهاء‌الدین) عنایات حق را به این دو رهبر صوفی می‌رساند و خطابات و عنایات محبت‌آمیز جمال قدم به شیخ عبدالرحمن در این رساله آن را به وضوح نشان می‌دهد.

### ساختار رسالهٔ چهار وادی:

اجازه بفرمایید با ساختار این رساله در مقایسه با سایر آثار عرفانی هم آشنا شویم.

این اثر بدیع را می‌توان در ردیف آثار دیگر عرفانی جمال قدم چون کلمات مکنونه، ایقان شریف، جواهرالاسرار، مثنوی مبارک و رسالهٔ هفت وادی قرار داد. این رسالهٔ عرفانی نیز همچون هفت وادی، در ظاهر متناسب با اعتقادات و اصطلاحات رایج بین عرفا و در نهایت فصاحت و بلاغت و در عین حال اختصار نازل گشته.

این اثر در ساختار و در مقولات سیر و سلوک با سایر آثار عرفانی

متفاوت است و از این رو کمتر توجه محققان را به خود جلب کرده است. مقاله دکتر نادر سعیدی "نگاهی به چهار وادی" و مقاله‌ای از من "گلگشتی در چهار وادی" جنبه‌های متعددی از این اثر بدیع را مورد بررسی قرار داده. "عرفان جانان" تلاشی برای بررسی سیستماتیک مفاهیم و مضامین این رساله است.

انگیزه وجود داستان‌ها و امثال و اشعار عرفا که به فراوانی در این رساله دیده می‌شود، خود قابل توجه است. گرچه امثال و حکم و اشعار و قصص آمده در این رساله را می‌توان در آثار متشور و منظوم گذشتگان چون منطق‌الطیر عطار، مثنوی معنوی مولوی، شرح گلشن راز شمس‌الدین محمد لاهیجی و غیره نیز یافت، اما وجه تشابه این رساله با سایر آثار عرفانی اسلامی به قالب کلام و ذکر مضامین رایج عرفانی محدود گشته و در اصل و مفهوم و نتیجه‌گیری و مدعا از آنان کاملاً متمایز است. در این برنامه خواهیم دید که چگونه در رساله چهار وادی از این مطالب آمده در آثار عرفا معنا و برداشتی دیگر شده است.

### مضمون پیام این رساله:

و اما مضمون پیام این رساله - مقایسه پیام ویژه این رساله با سایر آثار عرفا بسیار قابل توجه است.

آثار عرفانی بیان عارفان در راهنمایی سالکان در سیری مداوم برای عرفان و وصال حق است. ولی رساله چهار وادی همچون رساله هفت وادی، بیان بی‌شبهه مظهر حق و پیامبر اوست که عیان گشته و ظاهر، و خلق را به سوی خویش راه می‌نماید و می‌خواند که لقای او و وصال او، لقای حق و وصال اوست.

شاهد بر این مطلب بیان ایشان است آن‌جا که می‌فرمایند: "حینتد اجد رایحه‌المسک من قمص الهاء عن یوسف البهاء کائی وجدتها قریباً ان اتم تجدونها بعیداً". (بدین مضمون که در این حال بوی عطر پیراهن هاء را از یوسف بهاء

می‌بویم. مثل آن که او در این نزدیکی‌هاست گرچه شما او را دور می‌پندارید.“ با عنایت به آنچه مراد عرفا از یوسف و بوی عطر پیراهن وی بوده، و کلام مظهر حق که بوی عطر را از لباس هاء از یوسف بهاء در آن نزدیکی و نه در مصر درمی‌یابند منظور ایشان که اشاره به خویش است به روشنی دریافت می‌شود.

حضرت بهاء‌الله در آثار کوناگون خود را یوسف بهاء خوانده‌اند و حضرت اعلی در قیوم‌الاسماء خود و حضرت بهاء‌الله را یوسف می‌خوانند. تاریخ حیات عنصری حضرت بهاء‌الله از حبس و تبعید از وطن، دشمنی برادر ناتنی، و سوء قصد به جان مبارک نشان از این شباهت ظاهری نیز دارد. و سپس درخشش شعاع جهانگیر این نیر اعظم، و روی آوردن بسیاری از مؤمنین به ایشان، و در خاتمه حیات، حکومت این معبود حقیقی بر قلب و روح احبایش، شباهت‌های ظاهری و معنوی زندگی ایشان را نیز با حیات حضرت یوسف روشن می‌سازد.

ایشان در رساله چهار وادی در خاتمه بحث پیرامون مقام عرش فؤاد می‌فرمایند: “آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منیعه، راجع است به حرف واحد و نقطه واحد، ذلک من سنّة‌الله و لن تجد لسنة‌الله تبدیلاً” (با مضمون: این از سنت الهی و سنت خدا را تجدیدی نیست). این اشاره نیز به حرف واحد و نقطه واحد می‌تواند به حروف ب و نقطه آن در حرف باء و در اشاره به حضرت بهاء‌الله باشد، که در اصطلاح حکمای اسلامی اشاره به عقل اول، و نزد عرفا مشیت اول، و نزد اهل باء اشاره به روح متجلی در مظهر ظهور الهی و پیامبر اوست. پس مقامات مشروحه رساله چهار وادی هم آن‌چنان که خواهیم دید در اشاره به مقامات خود ایشان است.

### آیا شیخ به مقام حضرت بهاء‌الله آگاهی یافت؟

این پرسش پیش می‌آید که تا چه اندازه شیخ عبدالرحمن به مقصود

حضرت بهاء‌الله و بیان مقام ایشان در این رساله آگاهی یافته بود. این رساله که در سال‌های اقامت ایشان در بغداد و سال‌ها پیش از اعلام رسمی امرالله و مظهریت ایشان نازل شده به طریقی مرقوم گشته که نه تنها سبب تشویش و نگرانی مخاطبان نگردد، بلکه موجب تشویق و ترغیب مخاطبان و دلجوئی از آنان نیز باشد.

شکوّه جمال قدم از تأخیر در دریافت نامه شیخ عبدالرحمن که در مقدمه این رساله ذکر شده، حاوی کلماتی است که نشان می‌دهد که شاید شیخ نیز از بیانات گذشته ایشان مقام روحانیشان را دریافته، و شاید درنگ و تردید وی در پاسخ ناشی از ملاحظات شخصی ایشان از این شناسائی بوده:

”ای ضیاء‌الحق حسام‌الدین راد ... نمی‌دانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید، و عهد محکم مودت را شکستید، مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهم رسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت .. و یا به یک تیر از کارزار برگشتی، مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه ...

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال“  
پرسش حضرت بهاء‌الله از شیخ که آیا او به یک تیر از کارزار برگشته و تأکید بر آن که در هر حال ایشان پیام خویش را صرف‌نظر از پذیرش و یا عدم پذیرش شیخ به او القا خواهند کرد، و این که استقامت شرط راه و دلیل ورود به بارگاه می‌باشد، قابل تعمق است.

### دادن لقب حسام‌الدین به شیخ عبدالرحمن:

و اما ببینیم از چه نگاهی حضرت بهاء‌الله نام حسام‌الدین را از شعری از مولوی به شیخ عبدالرحمن منتسب می‌سازند و حسام‌الدین کیست؟  
بیت سرآغاز این رساله حاوی نکته لطیفی است که نقش شیخ عبدالرحمن را در نزول رساله چهار وادی نشان می‌دهد.

در سرآغاز این رساله حضرت بهاء‌الله این بیت مولوی از دفتر سوم مثنوی معنوی را می‌آورند:

”ای ضیاء‌الحقّ حسام‌الدین راد که فلک و ارکان چو تو شاهی نژاد“

برای دریافت این نکته لطیف اشاره‌ای به نقش حسام‌الدین در تصنیف مثنوی معنوی مفید است.

ورود شمس تبریز (شمس‌الدین محمد بن ملک‌داد تبریزی) به زندگی مولانا تحولی شگرف و تقلیبی روحانی در مولانا ایجاد نمود، تا آن‌جا که واعظی مشرّع و فقیهی سرشناس و مدرّسی پُرآوازه را عارفی یگانه نمود. شمس روز و شب در حضور مولانا بود تا آن‌که مریدان و شاگردان حسود مولانا شمس را از شهر راندند. پس از آن که شمس از زندگی مولانا بیرون شد، مولانا برای سال‌ها در دوری از او سینه‌ای پُر از غم داشت، تا آن‌که به تدریج خورشید وجود پیرمردی با نام صلاح‌الدین فریدون زرکوب قونوی در زندگی او درخشیدن گرفت. گرچه صلاح‌الدین هرگز به مکتب نرفته بود، ولی قلبی صاف و پاک داشت و مولوی او را شایسته‌ترین شیخ خود دانست، و او را به عنوان پیر خود پذیرفت. داستان موسی و شبان را مولوی برای ارضای مریدانی سرود که پیر او را شایسته مرشد بودن نمی‌دانستند. اما این مرشد پیر مولانا را از عقبه تعلق بیش از حد به شمس به سلامت عبور داد. پس از فوت این مرشد پیر و به درخواست خود او، مولانا و سایر مریدان جنازه صلاح‌الدین را با دف و کوس و رقص سماع تا قبرستان مشایعت کردند. اثر صحبت ده ساله صلاح‌الدین برای مولانا آرامش و پختگی آورد و به تشویق او، مولانا دوباره به برگزاری جلسات وعظ و سماع پرداخت.

مولانا تا پنج سال پس از مرگ صدرالدین زرکوب قونوی، به احترام او خلیفه دیگری برنگزید تا آن‌که این بار خورشید حسام‌الدین چلبی در زندگی او درخشید. شیخ حسام‌الدین چلبی که در عین انتساب به حلقه خاصان مولانا، خود شیخ جماعتی از اخیان و فتوّت داران شهر بود، به تدریج برای مولانا تجسمی از

شمس و صدرالدین شد. او که ذوق و حالی فراوان داشت و از علوم قیل و قال هم بهره‌ای داشت و خطی خوش و صدایی دلنواز، مورد قبول مریدان مولانا نیز قرار گرفت.

پیروان مولانا در این زمان علاقه وافری به اشعار عطار و سنائی و خصوصاً الهی‌نامه سنائی داشتند و آن را چون کتابی مقدس می‌دانستند. در این ایام مولانا از سن پنجاه سالگی گذشته و پخته شده بود. در این احوال بود که حسام‌الدین چلبی که سرحلقه یاران وفادار مولوی بود، نظم مثنوی را به شیوه الهی‌نامه سنائی و مثنویات عطار از او درخواست کرد، و چون این تقاضا خواسته همه مریدان هم بود، مورد قبول مولانا هم قرار گرفت. مولانا هم که به صرافت طبع هجده بیته را که از پیش سروده بود به ایشان داد و این هجده بیت که نی‌نامه نام گرفته، سرآغاز مثنوی معنوی شد. از آن زمان با عزم و تشویق حسام‌الدین چلبی، تا مدت ۱۴ سال با یک فترت دو ساله تا انتهای زندگی مولانا، انشای شش دفتر مثنوی معنوی ادامه یافت. حسام‌الدین چلبی نیز مقارن آغاز دفتر دوم به خلافت و شیخی مولانا برگزیده شد. پس مراد حضرت بهاء‌الله از ذکر این بیت از دفتر سوم مثنوی در رساله چهار وادی نیز آنست که شیخ عبدالرحمن را سبب نزول رساله چهار وادی قرار داده و به این عنوان خوانده‌اند و تشویق و ترغیب نموده‌اند. شیخ عبدالرحمن هم چون حسام‌الدین چلبی دارای فضل و کمال و پیروان خود بوده و از فتوت‌داران و اخیان بوده است.

دنباله دارد



## استمرار و تکامل ظهورات الهی

جناب دکتر م. مشرف زاده اعلی الله مقامه

دنباله مطالب پیشین

### مثال ششم

در جهان مادی همه چیز از یک شروع می‌شود و می‌توان گفت که اصل خلقت بر توحید است. مبنای همه کائنات، از کوچک تا بزرگ اتم (Atom) یا جوهر فرد است. مبنای دانش حساب یک است.

هندسه از نقطه هندسی که یک هست و بدون بُعد شروع می‌شود. بدن انسان از یک سلول و تکثیر آن تشکیل شده، پایه فلسفه یک اصل است به نام اصل عدم تناقض.

در ادیان نیز پایه اعتقاد بر توحید است و حتی در ادیان غیرتوحیدی و باصطلاح غیر ابراهیمی نیز پایه اعتقادات بر یک اصل است که آن را به نام‌های دیگری از قبیل اهورامزدا، برهما، بودای اول و غیره می‌نامند. می‌توان گفت خدا یکی است، بندگان خدا نیز با وجود اختلافات ظاهری از قبیل رنگ پوست، نژاد، محل زیست و حتی اعتقادات، یکی هستند به نام بشر (Human) و دیانت نیز یکی است که صرفنظر از فروعی که مربوط به زمان و مکان است، بر پایه توحید است، آن هم توحید مبتنی بر عشق و محبت (Love) و این محبت اگر چنانچه یک روزی محدود به خود انسان بوده (خود دوستی) و بعداً محدود به خانواده و قبیله و بالاخره به شهر و مملکت اطلاق شده و به حب الوطن من الایمان انجامیده، امروز ندای محبت به عموم خلق بر پایه یگانگی و توحید همگانی به نام وحدت عالم انسانی بلند شده و سزاوار آنست که همگان آن را بپذیرند زیرا گذشت زمان و تکامل انسان مؤید آن است.

## مثال هفتم

در عالم طبیعت کلمه مرگ (موت Death) به کسی یا چیزی اطلاق می‌شود که دیگر اثر و ثمری از آن باقی نمانده باشد. در کتب لغت موت را به سرد شدن، بایر شدن، ساکت و آرام شدن معنی کرده‌اند. در مورد انسان نیز مرگ ظاهر را دلیل اتمام حیات و موت ابدی نمی‌دانند. کسانی را که در زندگی مثمر ثمر بوده و از خود خاطرات نیکو بجای گذارده‌اند نمی‌توان گفت که پس از مرگ ظاهری تمام شده‌اند، بلکه در حقیقت آنان زنده و نامشان تا ابد پاینده است. چه خوش گفته حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

در عالم ادیان نیز کلمه موت را بر هیچ دینی نمی‌توان اطلاق نمود زیرا آنان در حقیقت یکی هستند و از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند و با ظهور بعد تجدد و تکامل یافته و می‌یابند. حضرت ولی امرالله فرموده:

”امر بهائی به هیچ وجه جائز نمی‌داند که احدی اساس این ادیان را (ادیان پیشین) مخالف واقع جلوه دهد و یا حقایق مکنونه در آنان را به نظر استخفاف بنگرد. تعالیم این ظهور بقدر رأس شعره‌ای (سر موئی) از حقایق مودعه در شرایع قبل انحراف نداشته و عظمت این ظهور بقدر خردلی از نفوذ و روح ایمانی که آن ادیان به وجود آورده‌اند نمی‌گاهد. آئین بهائی هرگز در صدد آن نیست که اساس روحانی ادیان عالم را منهدم سازد، بلکه منظور حقیقی و مقصد اصلیش آن است که اساس این ادیان را اتساع بخشیده، مبادی آنان را احیاء کرده، مقاصد و اهداف آنان را به یکدیگر مرتبط ساخته، حیات آنان را نشنه بدیع بخشیده، وحدت آنان را ثابت و محقق داشته، پاکی و صفای اولیه آنان را تجدید کرده، وظائف آنان را به یکدیگر مرتبط ساخته، آنان را در تحقق اعظم نوایای خود کمک و مساعدت نماید و چنان که یکی از محققین موضوع را واضحاً بیان می‌نماید، این ادیان منزله من عندالله محکوم به زوال نبوده بلکه تولد ثانوی می‌یابند... مگر نه اینست که چون

طفل وارد مرحله جوانی می‌گردد و جوان به دوره کمال انتقال می‌یابد، طفل و جوان هیچیک فانی نمی‌گردند؟<sup>۱</sup>

این نوشته را به یکی از بیانات حضرت ولی امرالله خاتمه می‌دهد، لیکن ختامه کالمسک:

“این شرایع الهیه مراحل مختلفه دین واحدی است که من جانب‌الله بوده کاملاً به یکدیگر مرتبط و در طئی اعصار و ادوار همواره رو به تکامل و ارتقاء است و دین بهائی خود جزء لاینفک آن است. امر بهائی معترف بر آن است که جمیع شرایع سالفه (پیشین) من عندالله ظاهر گشته‌اند و موقّیت‌های عظیمی که نصیب این ادیان گردیده همواره مورد تکریم اهل بهاء است ... حقایق ادیان مطلق نبوده، بل نسبی است و ادیان و ظهورات الهیه مرتباً مستمراً در عالم ظاهر شده و همواره رو به ترقّی و تکامل می‌باشند و هیچ جنبه خاتمیت نداشته و برحسب تصادف و اتّفاق ظاهر نمی‌گردند ... این طرز فکر و ادراک که جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمس طالع نمی‌شود و از بحر قدّم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب رحمانی هیکلی مشهود نیابد به منزله انحرافی شدید و مذموم نسبت به یکی از مبادی مقدّسه و اساسیه این امر بشمار می‌رود ...”<sup>۲</sup>

حق یکی، دین یکی، رسول یکی      یک کتاب است و گونه گونه و رَق

\* \* \*

در حقیقت یکی است جلوه نور      متعدّد اگرچه مشکات است

(نعیم)

## پایان

<sup>۱</sup> - دور بهائی، صفحه ۲۸ .

<sup>۲</sup> - دور بهائی، صفحه ۲۷ و ۳۰ به بعد.

# مفهوم نور در ادیان ایرانی

نگارش یافته توسط: مؤژان مومن  
برگرداننده: بهزاد یزدانی

نظریه‌ای که مقاله حاضر مطرح می‌کند این است که در سراسر تاریخ ایران، تا آنجایی که این تاریخ را می‌شود بازسازی کرد، نور به عنوان نزدیک‌ترین شیئی این جهان مادی به عالم الهی، نقش خاصی را در ادیان ایرانی ایفا کرده است.

در آغاز لازم است چند نکته را روشن سازیم. نخست آن‌که با توجه به پنج هزار سال سابقه تحول در اندیشه مذهبی ایرانی، در این مقاله تنها می‌توانیم به چند فقره از نکات برجسته این مبحث اشاره کنیم، بنابراین مقاله‌ای که پیش رو دارید به هیچ وجه مدعی کمال نیست. دوم آن‌که تمرکز ما بر بُن‌مایه نور در دین ایرانی بدان معنی نیست که نور در دیگر اندیشه‌های دینی جهان حائز نقش مهمی نبوده است. کافی است که با کاربرد نور در کلیساهای مسیحی توجه کنیم تا به اهمیت آن در دیگر نهادهای دینی واقف شویم. اما امیدواریم که در خلال مقاله حاضر روشن گردد که چرا ما نقش ویژه نور در دین ایرانی را - که شاید بی‌بدیل در هر نظام دینی دیگر باشد - مورد بحث قرار می‌دهیم. سوم آن‌که گرچه ما در این مقاله از واژه "نور" استفاده کرده‌ایم، اما آنچه مورد نظر ماست مفهومی ایرانی است که هرچند ایرانیان در طول هزاره‌ها مفاهیم مختلفی را به آن مربوط ساخته‌اند ولی منظورشان آن‌گونه نور درخشانی است که از خورشید ساطع می‌شود، نه نور ضعیفی که یک ستاره یا یک شمع در فضایی تاریک می‌پراکند. شاید با کاربرد لغاتی چون "درخشش"، "تألؤ" یا "جلال" منظور بهتر درک گردد. اما در این مقاله ما با استفاده از همان کلمه ساده "نور" کارمان را ادامه خواهیم داد.

## ادیان "پیش زرتشتی"

از نخستین نشانه‌هایی آغاز می‌کنیم که از آیین‌های ایرانی در دست است. از ادیان ایرانی پیش از زرتشت اطلاع چندانی نداریم، اما شواهدی وجود دارد که اقوام ایرانی در آغاز، یعنی قبل از آن که آریایی‌ها به دو شاخه ایرانی و هندو تقسیم شوند و به نواحی جداگانه جغرافیایی کوچ کنند، احتمالاً خدایی را از سرشت نور به عنوان رب‌النوع اصلی یا ایزد مهر پرستش می‌کردند که بعدها "میترا Mitra" یا "میثرا Mithra" نام گرفت. در دین هندی این خدا به "میترا ایزد مهر وداها" یا "خدای روز" تبدیل شد، خدایی که از فراز جهان نظاره‌گر و حافظ است. در دین ایرانی هم به همین روال آن ایزد تبدیل به "میثرا" خدای خورشید شد. همچنین در ادیان ایرانی پیش از زرتشت، "یمه" (جم)، یعنی نخستین بشر، پیش نمونه‌ای است از شخصیت ایزد - شاه و غرق است در جلال و شکوه (خوارنه Khwarenah) و جلال او مهرآسا توصیف می‌شود همین خوارنه است که برای او نیک‌بختی می‌آورد اما چون "یمه" دروغ می‌گوید رهایش می‌سازد.

## دین زرتشتی

اسطوره اصلی آفرینش که در متون اولیه زرتشتی می‌یابیم از اهریمن سخن می‌گوید که در ظلمات نشسته بود و از اورمزد آگاهی نداشت. سپس نخستین نشانه‌های اورمزد را در دوردست می‌بیند. نخستین نشانه‌هایی که به چشم او می‌آید نور است، نوری که به تدریج فزونی می‌گیرد. این اورمزد است، هستی ملکوتی، منشاء کل خیر؛ وجودی از نور.

بنابراین در عقاید زرتشتی، این فرّه، این نور پُر شکوه، در رتبه نخست با اهورامزدا، خداوند آفریدگار، مرتبط است و وسیله‌ای است که او (اهورامزدا) با آن بر جهان تأثیر می‌نهد و کل آفریدگان را به نیک‌بختی و سعادت رهنمون می‌شود. این فرّه، یا جوهره الهی، در "زرتشت" متبلور بود و در شکوه و بخت نیک "پادشاه"

نیز. این فرّه نیروئی نبود که پادشاهان هخامنشی با مدد آن پادشاهی می‌کردند، بلکه آن فرّه خود سلطنت بود و پیامبری زرتشت نیز همین‌گونه بود.

در زبان پهلوی برای نور کلمه "خوار" *Khwar* و "خواره" *Khwarreh* را بکار می‌بردند که به همان معنی و مفهوم بود. اعتقاد بر این بود که تا وقتی شاهان ساسانی دارای این نور الهی هستند بخت با آنان همراه است. کلمه مذکور در فارسی باستان به شکل‌های مختلف ظاهر شد: "خوره" *Khurrih* یا "خاره" *Kharoh* به معنی روشنائی یا نور الهی و "فار" که معنی نور، تابش و درخشندگی می‌داد و "فرّه" که به معنی شکوه و جلال و مجد بود.

ایزد میترا از ادیان باستانی ایران تا دین زرتشتی ادامه یافت و در بعضی از یشت‌ها که نخستین متون مقدس زرتشتی است ظاهر شد. میترا تبدیل به مهر شد که باز هم خدای خورشید و نور به‌شمار می‌آمد. جشن مهرگان که به نام این ایزد در پائیز برگزار می‌شد از نظر اهمیت تنها در مرتبه دوم پس از نوروز قرار می‌گرفت. میترائیسم، یعنی پرستش میترا به عنوان خدای خورشید و نور، جدا از دین زرتشتی در دنیای کهن به نحو بسیار وسیعی منتشر گشت، به ویژه در امپراطوری روم، چندان که در قرون دوم و سوم میلادی عملاً دین رسمی آن کشور شده بود. یک نکته فرعی این که عنصر هنری هاله در نقاشی‌های مسیحی احتمالاً از "خارنه" *Kharenah* نشأت می‌گیرد، یعنی نور الهی که بر پادشاه فرو می‌ریزد. این مفهوم به میترائیسم انتقال یافت و به امپراطور روم تخصص داده شد؛ سپس هنرمندان رومی هاله را به عنوان یک عنصر گرافیک برای تجسم نور الهی بکار بردند و سرانجام در هنر مسیحی برای به تصویر کشیدن سلطنت مسیح از آن استفاده شد.

## اسلام

اسلام برای شیفتگی پابرجای دین ایرانی به نور و تعبیرات حول مفهوم آن توجیهی فراهم کرد. سوره‌لنور در قرآن کریم از بسیاری جهات مفهوم زرتشتی نور

الهی را باز می‌تاباند و چنانچه شرح داده خواهد شد بسیاری از مؤلفان ایرانی در سال‌های بعد برای وارد کردن مفهوم نور به مباحث خود از این سوره استفاده کردند:

الله نورالسموات والارض مَثَل نوره كَمْشكوه فيها مصباح المصباح في زُجاجة الزجاجه كَانَهَا كوكبٌ دَرِي يوقدُ من شجره مباركه زيتونه لاشرقيه و لا غربيه يكادُ زيتُها يضي ولو لم تَمَسسه نورُ على نورٍ يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس والله بكل شئ عليم. (سوره ۲۴ آیه ۳۵)

ترجمه: خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده. از روغن درخت پُر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هرچند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هرکس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مَثَلها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.

به نمایه نور، هم در تصوف ایرانی گسترش یافت و هم در مذهب شیعه که در دوره صفوی بر ایران حاکم شد. در تصوف ایرانی اشارات بسیاری به این نور پُرشکوه می‌یابیم. متن زیر مضمون بیانی است از روزبهان بقلی شیرازی (مرگ ۱۲۰۹ میلادی) که در آن تلاش نموده که بینشش را از الوهیت شرح دهد:

اگر خوف از جاهلان نبود که مرا به خلق مثال‌هایی از خداوند متهم کنند، مقداری از آنچه از خدا دیده‌ام شرح می‌دادم: نور شکوه او، درخشش تقدس او، جلال عظیم او ... وقتی نور برق صفات الهی در چیزی متجلی شود، همه عالم خلقت و حدث تسلیم آن می‌شوند.

فراز مشابهی را می‌توان از دیدگاه نجم‌الدین کبری (مرگ ۱۲۲۱ میلادی)

نقل کرد:

انوار مختلفند چنانچه پاره‌ای از آن‌ها در حال صعود و برخی از آن‌ها در حال نزولند. بنابراین انوار صاعده انوار قلبیه‌اند و انوار نازل انوار عرشیه‌اند و چنانچه می‌دانیم وجود، حجاب میان عرش و قلب است و هرگاه پرده وجود دریده

شده و از پای درآید و دری از دل به عرش الهی باز شود، جنس به سوی جنس تمایل پیدا کند و نور به سوی نور تصاعد و تنازل نماید و نور علی نور مصداق پیدا نماید. "نور علی نور" (۲۴:۳۵)

در این هنگام در برابر تو هیکلی از نور ظهور می‌نماید که انوار بسیار از آن متولد می‌شود. آری انوار چونان چشمه‌ای می‌درخشد و از پشت پرده نازک آن خورشید ظاهر می‌شود و گویی جنبشی آن را به پیش و پس حرکت می‌دهد. اما بن‌مایه نور درخشان پُرشکوه را بیش از همه می‌توان در آثار شهاب‌الدین سهروردی (مقتول به سال ۱۱۹۱ میلادی) یافت. در واقع خود کلمه "اشراق" چنان با نام سهروردی درآمیخته است که او را "شیخ اشراق" می‌خوانند و فلسفه‌اش را "حکمت اشراق". خود کلمه "اشراق" دقیقاً به معنی و مفهومی از نور که مد نظر ما در این مقاله است دلالت می‌کند. این کلمه به نور باشکوه، درخشنده و پُرفروغ، نوری که از خورشید ساطع و جاری می‌شود اشارت دارد. کُرَبَن به درستی این کلمه را "نور جلال" *La Lumiere Gloire* ترجمه می‌کند و آن را با خوره زرتشتی دقیقاً یکی می‌داند. در واقع خود سهروردی در مورد این حقیقت چنان صراحت دارد که اصطلاحات نور الهی و فرشتگان و سایر افکار منعکس در آثار خود را الهام گرفته از دین زرتشتی می‌داند.

ادامه دارد



## بحثی دربارهٔ موضوع "طرد" در آیین بهائی

جناب تورج امینی

چندی قبل، یکی از دوستانم ایمیلی برای من فرستاد که مقاله‌ای بود از شخصی به نام ناصرالدین، در جواب یکی از بهائیان. از مطالب مندرج در مقاله، مشخص می‌شد که قبلاً بین این بهائی و آن مسلمان سؤال و جواب‌هایی رد و بدل شده است که من از آنها مطلع نیستم، اما خواندن مقاله کوتاه آقای ناصرالدین مرا بر آن داشت تا دربارهٔ سخنان او در ارتباط با موضوع "طرد" در آیین بهائی مختصری بنگارم.

آقای ناصرالدین سعی کرده‌اند به خواننده مقاله خود القا کند که آیین بهائی دچار تناقض است، زیرا از یک طرف داعیه دوست داشتن و اتحاد و هم‌چنین مساهله و حقوق شهروندی سر می‌دهد و از طرف دیگر با اجرای حکم "طرد" درب را بر روی تمام داعیه‌های خود می‌بندد. ایشان ضمناً اظهار نگرانی کرده‌اند که اگر روزی بهائیان قدرت بیابند و کارها به دست آنان بیفتد، از آن‌جا که معاشرت و مصاحبت با طردشدگان مقطوع و ممنوع خواهد شد، اینان در حقوق شهروندی مانند گرفتن نان و رفتن به سلمانی به اشکال برخورد خواهند خورد و این منافی ادعاهای دیگر در آیین بهائی است. در این نوشتار، می‌کوشم که تخیط و تغلیط موضوعات و معانی را که در مقاله آقای ناصرالدین شکل گرفته است، بررسی کنم.

اولاً: آقای ناصرالدین که منتظر هستند تا امام زمانی بیاید و مخالفان و دگراندیشان را از بین ببرد و فقط مسلمانان شیعه خالص را زنده نگاه دارد، نمی‌توانند مدافع حقوق بشر، حقوق شهروندی، مساهله، مسامحه و ... و انواع و اقسام عبارات و اصطلاحات فرهنگ امروزی باشند. ایشان به عنوان یک مسلمان و بعضاً داشتن روش‌های سختگیرانه نسبت به دگراندیشان در اعتقادشان، اصولاً درست نیست که به یکی از روش‌های برخورد با خاطیان در جامعه بهائی، ایراد

وارد فرمایند. اگر قرار باشد راجع به موضوع طرد و منافرت آن با حقوق شهروندی، کسانی به بهائیان ایراد بگیرند، دین‌گریزان انسان‌محور تنها کسانی هستند که بر اساس منطق گفتاری و رفتاری خود، می‌توانند وارد این بحث شده و نظرات بهائیان را جویا گردند و یا نقد نمایند و اگر مجاب نشدند، سپس بر روش جامعه بهائی خُرده بگیرند. به عبارت دیگر، اگر به نظر می‌آید که ما بهائیان در موضوعی، متناقض حرف می‌زنیم و یا متباین رفتار می‌نماییم، کسی باید اعتراض کند که در همان موضوع، بین اعتقاد و رفتارش، تناقض و تباین وجود نداشته باشد.

ثانیاً: آقای ناصرالدین و امثال ایشان، خواسته‌اند بحث "نجاست" در فرهنگ اسلامی را با بحث "طرد" در فرهنگ بهائی یکسان کنند و بگویند که اگر در اسلام بعضی‌ها را نجس می‌انگارند، بهائیان نیز برخی را "به نوعی" نجس قلمداد می‌کنند، زیرا حکم دارند که با مطرودین معاشرت و مصاحبت انجام ندهند! پُر واضح است که این مغالطه است، زیرا اگر مثلاً فرزند آقای ناصرالدین با کسانی رفت و آمد دارد که هرچه به دهنشان بیاید می‌گویند و نمی‌خواهند دست از این کار خود بردارند، قطعاً ایشان برای حفظ فرزند خود، مراوده با افراد مزبور را قطع می‌کنند و این به معنای نجس بودن آن اشخاص لابلالی نیست. طرد در آیین بهائی، یک بحث درون دینی برای احتراز و فاصله گرفتن از کسانی است که در صدد تخریب مرکز جامعه بهائی برمی‌آیند، این چه دخلی به مدخل نجاست در فقه اسلامی و برقراری مشابهت با آن دارد؟

ثالثاً: آقای ناصرالدین دو نوع طردی که در آیین بهائی هست، یعنی "طرد اداری" و "طرد روحانی" را با هم مخلوط نموده و این اختلاط را به موضوع دیگری که تغییر دین است، درآمیخته و آن را وسیله اغتشاش ذهن مخاطب خود ساخته‌اند. سپس ایشان سعی کرده‌اند تا با استفاده از کلمات "مشرك" و "کافر" در آثار حضرت بهاءالله، وسیله‌ای پیدا کنند تا در تلو اغتشاش پیشین، صورتی را که در فقه اسلامی برای مبارزه با مشرکان و کافران پیدا شده، به جای چهره فرهنگ بهائی بگذارند و آن را برای کوبیدن آیین بهائی استفاده نمایند.

برای بررسی موضوعات فوق‌الذکر و رفع شبهاتی که آقای ناصرالدین مطرح ساخته‌اند، باید بگویم که در زمینه مورد بحث، اساساً ما با چهار گروه روبرو

هستیم: نخست کسانی که از ابتدا بهائی نیستند، دوّم کسانی که از آیین بهائی روی گردانی می‌کنند و اعتقاد دیگری را برمی‌گزینند، سوّم بهائیبانی که طرد اداری شامل حالشان می‌گردد و چهارم بهائیبانی که طرد روحانی می‌شوند.

قبل از ورود به این بحث و بررسی چهار گروه مذکور، در ابتدا باید به روشن کردن این مطلب پردازم که بهائی به چه کسی گفته می‌شود و دیگر آن که برخی تبعات "بهائی بودن" چیست؟

در ساده‌ترین شکل خود، بهائی به کسی گفته می‌شود که به رسالت بهاء‌الله اعتقاد یافته و او را مظهر ظهور الهی بداند. پذیرفتن چنین اعتقادی، به این معنا است که بهاء‌الله در زمان خودش درست‌ترین و مناسب‌ترین طرح را برای اصلاح عالم به دست داده است. اگر این‌گونه نتیجه نگیریم، دچار تناقض خواهیم شد، زیرا معقول نیست که کسانی، کسی را رسول الهی بدانند، ولی در عین حال مسامحه و مساهله! به خرج بدهند و بگویند: در برخی مواضع، دیگران بیش از مظهر ظهور می‌فهمند و سخنانی درست‌تر از او می‌گویند. این تناقض، تناقضی است که در یک صد و پنجاه سال اخیر دامان مسلمانانی که خود را روشنفکر دینی می‌خوانند، گرفته و آنان را رها نمی‌کند.

وقتی یک عرب جاهلی می‌پذیرد که کسی به نام محمد از طرف خدا آمده تا اوضاع مادی و روحانی او را به سامان کند، طبیعتاً می‌پذیرد که کلام و سیره رسول اکرم بهترین است و آنچه مخالف با اوست، از درجه اعتبار ساقط است. این که مسیح، محمد و بهاء‌الله حقیقتاً رسالت دارند، یا آن را بر خود بسته‌اند، بحثی است که پیش از ایمان صورت می‌گیرد. وقتی ایمان شکل گرفت، "اطیعواالله و اطیعوا الرسول" یکی از ارکان اساسی هر اعتقادی خواهد بود.

نکته این‌جا است که در مدلول سخنان هیچ‌یک از مظاهر ظهور نمی‌توان یافت که گفته باشند: ما آمده‌ایم تا حرفی بزنیم در راستای سخنان دیگران و حرکتی بکنیم موازی با فرهنگ‌های دیگر و هرکس خواست، بپذیرد و هرکس نخواست، فرقی نمی‌کند! حقیقت امر این است که پیامبران مدعی برقراری سعادت دنیوی و رستگاری اخروی هستند و در این صورت، یکسان‌انگاری طرح‌های پیامبران با اندیشه‌ها و رفتارهای دیگران، ساده‌انگاری است و مخالف با حقیقت ظهور ادیان.

جایی که در انجیل ذکر شده که مسیح می‌فرمایند: "منم راه"، در واقع همین معنا به مخاطل الفا گشته، زیرا وقتی او می‌آید، راه‌های دیگر منتفی شده‌اند و سعادت را به ارمغان نمی‌آورند. عبارت "صراط المستقیم"، در اسلام نیز دلالت دارد بر این که راه‌های دیگر مستقیم نیستند.

این نکته را نیز بیفزایم که وجود نصوص دینی در انجیل، قرآن و یا آثار بهائی که دلالت بر مدارای اجتماعی دارند، به این معنا نیستند که صاحبان ادیان، برای فرایندی موازی با خودشان حقیقتی مطلق قائل شده باشند. اگر در قرآن خطاب به کافران آمده که دین شما برای خودتان و دین من برای خودم، (لکم دینکم ولی دین)، این بدان معنا نیست که در نظر رسول اکرم، فرهنگ کافران نیز حقیقتی دارد موازی با آیین اسلام و می‌تواند برای عالم مفید باشد، بلکه مدلول سخن مزبور که در دوران مکه بیان گردیده، آن است که رسول اکرم به کفار می‌گویند: لزومی به جنگ نیست و ما در اجتماع می‌توانیم با هر عقیده‌ای که داریم، با هم زندگی کنیم. هم‌چنین اگر مسیح گفت: مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا، به این مفهوم اشاره ندارد که راه قیصر موازی با راه خدا است.

این اصل در آیین بهائی نیز بسیار مهم است که رسیدن به صلاح و فلاح جز از مسیری که بهاء‌الله ارائه نموده، میسر نیست. وجود و وفور نصوص دینی در آیین بهائی راجع به مدارا، تسامح، تساهل، محبت به دیگران و ... به این معنا نخواهد بود که بهاء‌الله قائل به حقیقت‌های موازی با حقیقت خود است، بلکه او می‌خواهد با به کارگیری مدارا و تساهل، آرامش و ثبات را در جامعه به وجود بیاورد تا سیر رسیدن به سعادت دنیوی، سرعت بیشتری بگیرد و حقیقت، خود را بهتر نمایان سازد. این معنی، در بسیاری از آثار آیین بهائی درج شده و نخستین جملات کتاب اقدس که مهم‌ترین کتاب آیین بهائی محسوب است، به همین معنا اختصاص یافته است. بهاء‌الله در آیات آغازین کتاب اقدس، مردمان را موظف می‌کند که مظهر ظهور زمان خود را بشناسند و از دستورات او پیروی کنند، زیرا او معتقد است که رسیدن به نظمی که دنیای سعادت‌مند را برای ما به ارمغان بیاورد و حیات اخروی ما را نیز با رستگاری همراه نماید، تنها و تنها پیروی از گفته‌ها و تعالیم اوست.

در همین راستا و برای رسیدن به سعادت دنیوی و رستگاری اخروی، موضوعی در آیین بهائی حکم مرکزیت و محوریت را پیدا می‌کند و آن "عهد و میثاق" است. "عهد و میثاق"، تعهدی است در حوزه اعتقاد و رفتار که یک شخص بهائی نسبت به بهاء‌الله و به تبع آن نسبت به آیین بهائی پیدا می‌کند. اهمیت "عهد و میثاق" در آیین بهائی خصوصاً در برافکندن بنیاد "فرقه سازی" نمود دارد. به عبارت بهتر، آیینی که خود را متولی بحث "اتحاد ادیان"، "وحدت عالم انسانی"، "صلح عمومی" و ... و تعالیم وحدت بخش دیگر می‌داند، در درجه نخست باید خود از فرقه شدن محفوظ بماند. به همین خاطر، سیستم اداره آیین و جامعه بهائی، ذیل "عهد و میثاق" طوری تنظیم شده که راه تفرق، تشتت، دسته‌کشی، تحزب، فرقه سازی و فرقه بازی در آن بسته است و اگر کسانی نیز در صدد ایجاد گروه‌بندی و حزب‌گرایی و امثال این‌ها برآیند، کنترل آنان امکان‌پذیر باشد.

قطعاً و حتماً، منظور من از تحزب و تفرق و فرقه‌گرایی، داشتن اختلاف نظر با یک‌دیگر نیست، بلکه مقصود من، دسته‌کشی و مجادله بر سر آرا و نظرات گوناگون است که بین مردمان فاصله ایجاد می‌نماید، ذهن‌ها را گرفتار می‌کند، هزینه‌های بی‌شمار به بار می‌آورد و اتحاد و یک‌دستی جامعه بهائی را از بین می‌برد. فرقه فرقه شدن، اتفاق نامبارکی بود که تمام ادیان پیشین را گرفتار نمود و راه اصلاح جامعه بیرونی را به جنگ درونی تبدیل کرد.

در این‌جا باز تکرار می‌نمایم این که بهاء‌الله مظهر ظهور هست یا نیست، بحث دیگری است، اما وقتی کسی او را به عنوان مظهر ظهور پذیرفت و به او ایمان آورد، بنابراین طی کردن مسیری که او ترسیم کرده و "عهد و میثاق" را در آن اهمیت داده است، بر آن شخص مؤمن فرض و واجب می‌گردد. البته این باز به معنای رها کردن تحقیق درباره‌حق یا ناحق بودن بهاء‌الله، راه او و عهد و میثاق او نیست. حرکت در راهی که بهاء‌الله پیش روی ما نهاده، با ایمان به او درهم آمیخته و ممزوج است و هرکسی این اختیار را دارد که در هر لحظه، حرکت خود را در آیین بهائی متوقف کند یا ایمان خود را از دست داده و مسیر خویش را به سمت‌های دیگر تغییر دهد.

ادامه دارد

## کوروش بزرگ

سرکار خانم دکتر طلعت بصاری (قبله)

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس و مونس شد در این برهوت بی‌دادگری و ستم‌کاری، در این زمان که نه آسایشی و نه آرامشی وجود دارد، دل‌ها از تعصبات جاهلانه خون است و چشم‌ها گریان، خانه‌ها بر سر صاحبانشان با بولدوزر خراب می‌گردد، کاشانه‌ها به آتش کشیده می‌شود، جوانان در دست شکنجه‌گران چون گل پَرِپَر می‌شوند، مُردگان هم در دل گور از دست کسانی که خود را انسان می‌نامند، آسایش ندارند و زنان که نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند از حق‌کشی و نابرابری دلی پُر خون ولی عزمی راسخ دارند و در دل سوخته و چشم گریان از آنچه بر سر وی می‌رود، چراغ امید سوسو می‌زند و هزاران گرفتاری‌های دیگر به یاد می‌آید که هزاران سال پیش ستاره‌ی روشنی در سرزمین مقدس ایران درخشش داشت و بر دنیای آن روز حُکم‌روایی می‌کرد به نام کوروش که امروز نام بزرگ و کارهای بزرگ‌تر او ورد زبان نه‌تنها ایرانیان بلکه جهانیان است و پیام او و فرمان او زیب گوش انسان‌هایی است که در این دنیای پُر آشوب و غوغا، در این جهان بیمار و سرگشته که به دنبال درمان می‌گردند و داروی شفابخش برای او می‌طلبند و خواستار توتیا برای چشمان ناینا هستند، نام کوروش را می‌شنویم و استوانه‌ی حقوق بشر او را به چشم می‌بینیم. او کیست؟ چگونه رفتار و گفتاری داشت؟

او هفتمین پادشاه از سلسله هخامنشیان، پسر کمبوجیه دوم است که خارجیان یعنی فرنگیان او را سایروس (Sayrus) "سیروس" می‌نامند و بر

فرزندانشان این نام را می‌نهند، و چه بسا از اصل این نامه و این که از کجا آمده و متعلق به کدام کشور است بی‌خبرند. جدّ مادری او از قوم ماد بود که در آغاز قرن هفتم و تا پایان قرن هشتم پیش از میلاد بر قسمتی از خاک ایران پادشاهی می‌کردند. در کتیبه‌های آشوری نام قوم ماد و کشورشان زیاد بُرده شده و در ابتدا دولت آشور بر آنان حکومت می‌کرد و پادشاهان ماد بدانان خراج می‌دادند. پادشاهان ماد عبارت بودند از:

دیاکو (Dayauku) که ۵۰ سال سلطنت کرد. او در پی اتحاد اقوام ایرانی بود ولی آشوریان او را به شام تبعید کردند. بعد از او پسرش فرورتیش (Faravartish) پادشاه شد. بعد از او هووخشتره (Huvakhshatra)، به یونانی کیاکسار (Kyxar) ۶۳۳ - ۵۸۴ پ. م. بزرگ‌ترین پادشاه ماد است که دولت آشور در برابر او تاب مقاومت نیاورد و سرانجام در سال ۷۱۲ پ. م. منقرض شد. هووخشتره برای تحکیم روابط خود با دولت کلد، نوه خود امی تو (Amitu) را به همسری بخت‌نصر درآورد. بخت‌نصر باغ‌های معلق بابل را به خاطر او ساخت و این باغ ربطی به سمیرامیس (Semiramis) ملکه افسانه‌ی ندارد.

آخرین پادشاه ماد، ازدی‌هاک نام داشت که بابلی‌ها او را اینختوویگو (Ikhtuvigo) نیز نوشته‌اند. او پس از پدر، پادشاه شد. او که شاهی هوسباز و خوشگذران بود به تقلید پادشاهان آشور دربار مجلّی برای خود ترتیب داد، و چون مردم از او ناراضی بودند، سردارانش در جنگ او را رها کردند و او مغلوب کوروش پادشاه هخامنشی شد و سلسله ماد منقرض گردید.

از پادشاهان ماد هیچ‌گونه کتیبه یا نوشته‌ای به جای نمانده، امّا یک مجسمه شیری از سنگ در کنار شهر همدان، صورت مردی در سر پل ذهاب و در ده نواسحاق زند نزدیک کرمانشاه، پیکر مردی در حال دعا را به این سلسله نسبت می‌دهند. از میان حیوانات به سگ بسیار علاقه داشتند، چون سگ را حافظ گله‌های خود می‌دانستند. دین آنان به ظاهر مزدیسنا بود و روحانیان خود را مغ می‌گفتند و

مغان از طایفه‌های ششگانه آن‌ها به شمار می‌رفتند.

و اما هخامنشیان: پارسی‌ها مردمانی اروپایی نژاد بودند که در کتیبه‌های آشوری از سده نهم پیش از میلاد نامشان آمده است. آنان در مشرق شوشتر و حوالی کازرون در ناحیه‌ای به نام انشان دولت کوچکی تشکیل داده بودند که ابتدا از دولت عیلام و آشور و سپس از دولت ماد اطاعت می‌کردند. جدّ ایشان هخامنش نام داشت که همه قبیله پارس را زیر فرمان خود داشت.

سرسلسله هخامنشیان چیش‌پش (Chishpesh) (۶۷۵ - ۷۴۰ پ. م.) نام داشت. او پسر هخامنش بود. هخامنشیان سپس از خوزستان به سرزمینی در جنوب رفته، نام قوم خود را که پارس بود بر آن نهادند. چیش‌پش دو پسر داشت آریارامی و کوروش دوم؛ از زمان چیش‌پش اول تا زمان کوروش بزرگ، شش تن در پارس پادشاهی کردند و پایتخت آنان پاسارگاد بود که هفتمین آنان کوروش سوم یا کوروش بزرگ بود. دیگر پادشاهان هخامنشی کمبوجیه (۵۲۹ - ۵۲۲ پ. م.)، گوماتای غاصب که در غیاب کمبوجیه خود را برادر او بردیا خواند و شاه شد، که سرانجام راز او فاش گشت و شش تن از بزرگان هخامنشی به سرگردگی داریوپ پسر ویشتاسب به کمک یکی از همسران او که دختر هوتانه از بزرگان پارس بود، شبانگاه بر او پیروز شدند و او را کشتند و پس از بحث و گفت و گوی بسیار و پیشنهاد چند نوع حکومت، از جمله مخالفت با حکومت فردی والیکارشی (حکومت عده‌ای برگزیده بر مردم) سرانجام به پادشاهی رأی دادند و داریوش را به سلطنت برگزیدند.

داریوش بزرگ دولت هخامنشی را به حدّ اعلای پیشرفت رسانید، بسیاری از شورش‌ها را خواباند که در سنگ نبشته بیستون در کرمانشاه آمده که می‌گوید: "این است آنچه من کردم و به یاری اهورامزدا از زمانی که شاه شدم، نوزده جنگ کردم و نه (۹) پادشاه را گرفتم." او پس از خواباندن شورش آسیای صغیر به مصر رفت و سرزمینش را تا لیبی توسعه داد، در قرطاجنه (تونس امروز) خوردن گوشت

سگ و قربانی کردن انسان را در پیشگاه بُت بزرگشان به نام "مولوخ" ممنوع کرد. با مردم مصر به جبران رفتار بد پدرش کمبوجیه، با مهربانی کوشید و دستور داد تا پرستشگاهان آنان را تعمیر کنند و گاو آیس را پیدا نمایند و فرمان داد تا کانالی حفر کنند و دریای مدیترانه را از راه رود نیل به دریای سرخ متصل سازند و به یادگار این کار شگرف، کتیبه‌ای به چهار زبان عیلامی، پارسی باستان، بابلی و مصری قدیم برجای نهاد. او مؤسس سازمان‌های اداری است و قوانینی وضع کرد که می‌گویند قانون حمورابی را کامل نموده است.

داریوش بزرگ با تأسیس چاپارخانه، اساس پُست‌خانه را بنا نهاد و همچنین مسافرخانه‌ها در مسیر چاپارخانه‌ها بنا نمود و کشور پهناور خود را به سی خستره (استان) بخش کرد و بر هر یک استانداری گماشت. سپاه منظمی تشکیل داد، به گرفتن مالیات سر و صورت داد و با ضرب سگه که آن را دریک یا (زُریک) می‌گفتند انجام معاملات را که تا آن زمان به گونه پایاپای بود، بسیار آسان نمود.

بعد از داریوش بزرگ، خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۶ پ. م.)، اردشیر درازدست (۴۶۶ - ۴۲۴ پ. م.)، داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۴ پ. م.)، اردشیر دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ پ. م.)، اردشیر سوم (۳۵۸ - ۳۳۸ پ. م.)، ارشک (۳۳۸ - ۳۳۶ پ. م.)، داریوش سوم (۳۳۶ - ۳۳۰ پ. م.) که مغلوب اسکندر شد و سلسله هخامنشی منقرض گردید و انا:

کوروش بزرگ: کوروش Kurush [= پ Kuru] این نام در کتیبه‌های عیلامی KU-RAS و در کتیبه‌های بابلی (KURA-AS) و در یونانی KUROS آمده، (فرهنگ فارسی استاد معین). کوروش بزرگ (۵۵۹ - ۵۲۹ پ. م.) پسر کمبوجیه دوم و هفتمین پادشاه هخامنشی بود. از زندگانی او در کتاب‌های یونانی افسانه‌هایی یاد شده.

هرودت می‌نویسد که: از دهک نیای مادری او شبی خوابی دید که از دیدن آن

بسیار وحشت کرد. او در خواب دید که: "از شکم دختر او ماندانا درختی سبز شده که بر قسمت زیادی از دنیای آن روز سایه افکنده است." او از دیدن این خواب بسیار ناراحت بود و به توصیه مغان دختر خود ماندانا را به کمبوجیه دوم داد که مردی آرام و مطیع و حکمران پارس بود. او بدین شرط که دختر در نزد او بماند و به پارس نرود، کمبوجیه این شرط را پذیرفت. از این زناشویی کوروش به دنیا آمد که تا سن ۱۲ سالگی در نزد پدر بزرگ می‌زیست. کوروش در این سن به پارس رفت و در سال ۵۵۹ پیش از میلاد به جای پدر به پادشاهی رسید و این سال همان است که مبدء تاریخ شاهنشاهی ایران قرار گرفت.

کوروش با پیروزی بر پدر بزرگش پادشاهی بزرگی از ماد و پارس تشکیل داد. او لودییه و بابل را فتح کرد، در بابل فساد اخلاق و ستم بیداد می‌کرد، او در بابل با اسیرانی که از کشورهای اطراف گرفته بودند بسیار ستم می‌کردند. کوروش در بهار سال ۵۲۹ پ. م. از رود دجله گذشت و به کلدیه وارد شد و از سد بزرگی که بخت‌نصر پادشاه بابل بین رودخانه دجله و فرات ساخته بود، با تغییر دادن مسیر خرات و قطع ارتباط با سپاه با شهر بابل، پادشاه بابل نبونید (Nebunid) را تسلیم کرد و با شکوه و جلال و بدون کشتار و خونریزی و غارت وارد بابل شد و به پرستشگاه "بل مردوک" خدای بابل که مورد احترام بابلیان بود و در همان‌جا تاجگذاری کرد. کوروش انسانی کامل بود و طبعی سلیم داشت؛ برای نخستین بار در تاریخ بشریت به فکر دادگستری افتاد، برابری و مساوات را در میان همگان برقرار کرد و در بابل بیانیه‌ای منتشر کرد که در حقیقت نخستین اعلامیه حقوق بشر است، بدین شرح که برای به یادگار نگاهداشتن همگان نگاشته می‌شود:

### اعلامیه کوروش

"منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه انشان، شاه بابل،

شاه سمر و اکد، شاه چهار کشور، پسر کمبوجیه، نوۀ کوروش شاه بزرگ، شاه شهرانشان، هنگامی که من با صلح و آشتی به بابل درآمدم و در میان هلهله و شادمانی مردم در کاخ پادشاهان کلدۀ بر تخت شاهی نشستم، مزدک خداوندگار بزرگ، دل‌های مردم نجیب بابل را به سوی من متمایل کرد، زیرا من همه‌روزه در اندیشۀ بزرگداشت او بودم. لشکریان فراوان من به بابل درآمدند، من نگذاشتم دشمنی به سومر و اکد پای گذارد. آشفتنگی اوضاع بابل و معابد مقدس آن مرا متأثر ساخت. مردم بابل به آرمان خود رسیده از زیر یوغ ستمگران بی‌دین رستند. من از خرابی خانه‌های آنان جلوگیری کردم و نگذاردم مردم از هستی ساقط شوند. مردوک خداوند بزرگ از کارهای من شاد شد، زیرا من از صمیم دل الوهیت بلندمرتبه‌ای او را تجلیل می‌کردم. او مرا که کوروش هستم و الوهیت او را تقدیس می‌کنم و پسر کمبوجیه و همه‌ی لشکریان مرا مورد عنایت و برکات خود قرار داد. همه‌ی پادشاهانی که در کاخ‌های ممالک جهان نشسته‌اند از دریای بالا تا پایین (مدیترانه تا خلیج فارس) و امیران عرب که در خیمه‌ها زندگی می‌کنند، همه باجگیران خود را آورده و در بابل به پای من نثار کردند و پاهای مرا بوسیدند...

من بفرمودم خدایانی را که در شهرهای آن سوی دجله قرار داشتند و آن‌ها را به بابل آورده بودند، دیگر باره به جایشان بازگردانند تا جاودانه در آن‌جا بمانند. همه‌ی ساکنان آن شهرها را به جای خود بازآوردم و خانه‌هایشان را آباد کردم. خدایان سومر و اکد را که بنویند به بابل آورده بود و سبب خشم خداوندگار خدایان (مردوک) شده بود، من به امر آن خداوندگار آن‌ها را به کاخ‌های ایشان که "شادی دل" خوانده می‌شوند، منزل دادم.

از خدایانی که به شهرهای خود به دست من برگشته‌اند تمنا دارم که همه‌روزه در پیشگاه دو خدای بزرگ "بل و بنو" برای طول عمر من دعا کنند و از روی عنایت به "مردوک" آقای من بگویند که عمر کوروش شاه، و پسرش را که ستاینده‌اند طولانی فرماید.

آزادی قوم یهود

کوروش پس از این‌که در بابل مستقر شد، قوم یهود را که به دست بخت‌نصر اسیر شده، و معبد آنان را در اورشلیم خراب کرده بودند، آزاد کرد و فرمان داد معبد آنان بازسازی شود و همه طرف‌های سیمین و زرین آن که به غارت رفته بود، به معبد بازگردانده شود. آنان در سال ۵۳۷ پ. م. با در حدود چهل‌هزار تن به پیشوایی یکی از بزرگان خود به نام زربل به فلسطین برگشتند. این بزرگمشی و جوانمردی کوروش موجب شد که در تورات که به امر کوروش به دست علمای دین یهود جمع‌آوری شود، نام او با تجلیل بسیار یاد گردد، حتی او را در ردیف پیامبر نجات‌دهنده لقب دهند.

با فتح بابل ناحیه سوزیانا (خوزستان) و سرزمین عیلام جزء ایران شد. کوروش شهر شوش را که از نظر موقعیت جغرافیایی میان مشرق که دریانشین بود و مغرب سامی‌نشین برگزید که یکی از پایتخت‌های او بود.

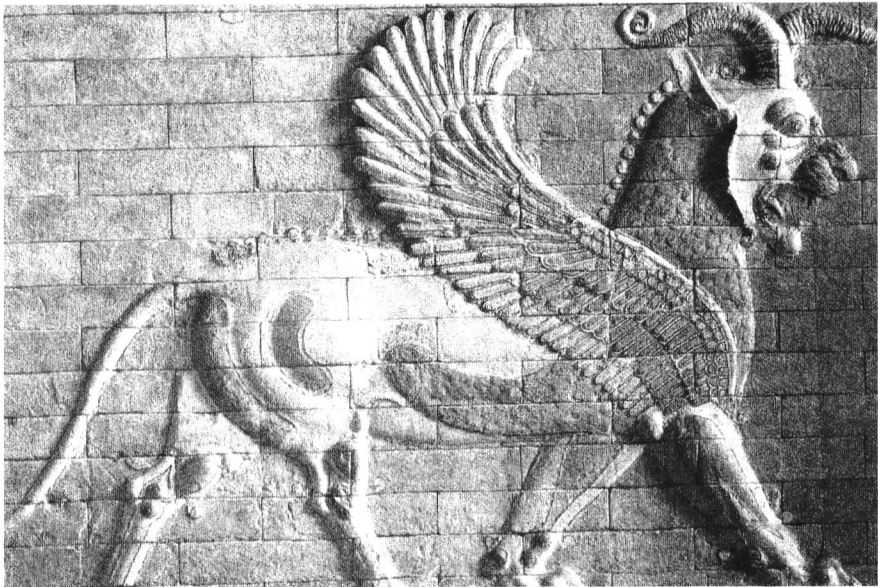
درگذشت کوروش

در شمال شرقی فلات ایران قومی زندگی می‌کردند نیمه وحشی آریایی از مسک‌ها، که آنان را ماساگت (Masaget) می‌گفتند. اینان در حوالی دریاچه ارال ساکن بودند که غالباً مزاحم ایرانیان می‌شدند. آنان وضع اجتماعی بسیار ابتدایی داشتند، ازدواجشان دسته‌جمعی بود، سالخوردگان خود را می‌کشتند، یا در بیابان‌ها رها می‌کردند. در این زمان زنی به نام تومیریس (Tumiris) بر آنان پادشاهی می‌کرد. کوروش که با این قوم جنگ‌های متمادی داشت در نبردی زخم برداشت و در سال ۵۲۹ پ. م. ایرانیان پیکر او را با خود به پارس آوردند و در پاسارگاد در محلی که امروز آرامگاه اوست جای دادند و هنوز در کنار آرامگاه او کتیبه‌یی

وجود دارد که به خط میخی نوشته شده: "منم کوروش شاه هخامنشی". کوروش بنیانگذار شاهنشاهی بزرگ ایران است. او کشور بزرگی که از شمال به کوه‌های قفقاز و دریای خزر و رود سیحون (سیر دریا) و از مغرب به داردانل (هلسی پونت) و مدیترانه و از جنوب به عربستان و دریای عمان و از مشرق به رود سند و کوه‌های هندوکش می‌رسید، تشکیل داد.

کوروش با این عظمت و قدرت برخلاف پادشاهان کلد و آشور و همسایگان ایران، نسبت به ملت‌های مغلوب بسیار مهربان بود. تعصب مذهبی نداشت و به همه‌ادیان و مذاهب به دیده احترام می‌نگریست، دادگر و با انصاف بود، هرگز غارت و کشتار نمی‌کرد و همیشه به داد مظلومان و ستم‌دیدگان می‌رسید، به طوری که دشمن و دوست به عظمت و بزرگواری او گواه هستند.

امید است روش او و طرز تفکر وی سرمشق زمامداران جهان، به ویژه ایران قرار گیرد و با چشمانی باز و دلی آکنده از مهربانی و انصاف به اداره جهان پردازند.



## بخشی از مشاهدات ایرانیان

بررسی سند گناه در نزد مسیحیان به مناسبت گفتارهای تلویزیونی

جناب دکتر گیو خاوری

دنباله مطالب پیشین

زیرا به نص تورات ... چون از دست قوم خود به ستوه آمد چنان خروشید که این عمل بر خدا گران آمد و به موسی فرمود برای این کار زشت به زمین کنعان وارد نخواهی شد و در بیابان خواهی مُرد ... قرآن نیز در مواضع متعدده به خطا و عصیان موسی ناطق است، از جمله در سوره اعراف آیه ۱۵۰ و سوره قصص آیه ۱۶ ... اما محمد به اقرار خود خاطی و گناهکار است، چنانچه در سوره الضحی آیه ۷ و سوره مؤمنین آیه ۵۷ و سوره محمد آیه ۲۱ و سوره فتح آیه ۲ و جز این‌ها اقرار به خطا و طلب عُفوان از خدا نموده است.

اما مسیح، جمیع کتب به بی‌گناهی او شاهد و گواه است ... چنانچه در انجیل یوحنا ف ۴۶/۸ و رساله اول یوحنا فصل ۵/۳ و رساله اول پطرس ف ۲۲/۲ و رساله دوم کورنتیان ف ۲۱/۵ و غیره این مطلب مصرح است ... قرآن که به عصیان و خطای همه انبیا حتی محمد ناطق است درباره مسیح به پاکی و بی‌گناهی تصریح می‌کند و او را به القاب مهیمن می‌خواند، چنانچه در سوره آل عمران آیه ۳۰ و ۴۵، مسیح را کلمه‌الله خوانده و در سوره نساء آیه ۱۶۹ روح‌الله نامیده شده ... پس شخصی که به شهادت جمیع کتب مقدسه خالی از خطا و عصیان باشد، باید سبب نجات شود ... (ملخص از کتب پروتستان)

مطابق تعالیم جمال اقدس ابهی ما اهل بهاء عموم انبیاء الهی را معصوم از خطا و گناه دانسته و آنان را مظهر تام قدرت و حکمت و علم و عظمت الهیه می‌دانیم ... چنانچه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: هر خطاب الهی که از روی عتاب

است ولو به ظاهر به انبیاست، ولی به حقیقت آن خطاب توجه به امت دارد و حکمتش محض شفقت است تا امت افسرده و دلگیر نگردد ... و این از نفس تورات معلوم است که بنی اسرائیل مخالفت کردند و به حضرت موسی گفتند که ما نمی‌توانیم با عمالقه جنگ نمائیم، زیرا قوی و شدید و شجاعند. خدا موسی و هارون را عتاب فرمود و حضرت موسی در نهایت اطاعت بود نه عصیان ... ملاحظه نمائید عصیان را بنی اسرائیل نمودند لکن به ظاهر عتاب به موسی و هارون شد، چنان که در باب سوم آیه ۱۶ از تورات تثنیه می‌فرماید: خداوند به خاطر شما با من غضبناک شد، مرا اجابت نمود و خداوند مرا گفت تو را کافیت بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو ... این خطاب و عتاب فی‌الحقیقه به امت اسرائیل است که به جهت عصیان امر الهی مدت مدیده در صحرای تیه آن به سمت اردن گرفتار بودند تا زمان یوشع علیه‌السلام ...

هم‌چنین در قرآن خطاب به حضرت محمد می‌فرماید: انا فتحنالک فتحاً مبیناً لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر. یعنی ما برای تو فتوحی آشکار نمودیم تا گناهان پیشین و پسین تو را بپامرزیم. حال این خطاب هرچند به ظاهر به حضرت محمد بود ولیکن فی‌الحقیقه این خطاب به عموم ملت ... مثلاً در انجیل می‌فرماید که شخصی به حضور حضرت مسیح آمد، عرض کرد ای معلم نیکوکار، حضرت فرمود چرا مرا نیکوکار گفتی زیرا نیکوکار یکیست و آن خداست، حالا مقصد این نیست که حضرت، معاذالله گناهکار بودند، بلکه مراد تعلیم خضوع و خشوع و خجالت و شرمساری به آن شخص مخاطب بود ... انتهی

... اگر مسیحیان جمیع انبیا را خاطی و عاصی شمارند به شهادت انجیل خطاکاری خود مسیح هم ثابت و مدلل است ... زیرا اگر مسیح به قول مسیحیان به واسطه بی‌پدیری از گناه آدم محفوظ ماند، اما از جنبه مادر خود وارث گناه آدم خواهد بود، مگر آن که بگویند عیسی نه پدر داشت نه مادر که این قول خلاف مندرجات انجیل است ...

مطابق تعالیم جمال اقدس ابهی ما اهل بهاء و ساکنین در سفینه حمرا  
عموم انبیای الهی را معصوم از خطا و گناه دانسته ... و در این مقام آدم و نوح و  
موسی و عیسی و محمد و زردشت و بودا و برهما و ... و همه یکسان و از  
عصیان دور و خلاصه طهارت ذات و عصاره عصمت و بی‌گناهی هستند ...  
افسوس که مسیحیان از قبول حقیقت دور و از عرفان اهل مهجور و به  
واسطه پافشاری در عناد اهل حقیقت را مجبور به اقامه ادله نقضیه و الزامیه  
می‌نمایند ... از این رو حضرت نعیم در بیت مزبور مسیحیان را از راه این که عیسی  
اگر پدر نداشت، مادر داشت و از جنبه مادر وارث خطاکاری و عصیان شد ملزم  
فرمود و ما هم برای اتمام فائده همین رویه را تعقیب کرده‌ایم ...

پایان

لحنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی (لانگه‌های آلمان غربی)، ۱۴۳ بدیع - ۱۹۸۷  
میلادی، صص ۹۴ - ۷۹.



## مقام زن

جناب هوشنگ روحانی (سرکش)

زن در مقام و مرتبه از مرد برترست  
هرچند در حقوق، با او برابرست

زن شاهکارِ عالم هستی است

مادر که ماهتابِ رُخش چون فرشته است  
جان و دلش به مهر و محبت سرشته است  
مادر قراربخش دلِ بی‌قرار ماست  
مهرش چراغِ روشن شب‌های تار ماست  
باغ بهشت چهره زیبای مادرست  
معنای عشق روی دل‌آرای مادرست

ناگفتنی‌ست رتبه والای مادران

جز شوق و عشق نیست به دنیای مادران

\* \* \*

زن رمز شور و شوق به هر کوی و برزنست  
اسطورهٔ تحمل و صبر و سکون زنست  
زن موجد سرور و و جبورست و انتعاش  
در رهگذار عمر  
پیوسته در نبرد، همواره در تلاش

زن غنچه شکفته به گلزار زندگیست

چون ماه روشنی به شب تار زندگیست

رونق فزای ساحت هر خانه‌ای زنست

از جلوهٔ جمال زنان خانه روشنست

\* \* \*

مردان اگر به قوت بازو قوی‌ترند  
 لکن زنان به قدرت اندیشه برترند  
 ای مرد خودستای!  
 ای مانده در میانِ غبار جنون و جهل

بر زن بچشم مهر و محبت نگاه کن  
 از چاه خودپرستی و خودکامگی درآی!

مردان زن ستیز که خودخواه و خودسرند  
 در حل مشکلات  
 از هر زنی ضعیف‌تر و ناتوان‌ترند  
 ای مرد زن ستیز!  
 بر عقده درونی خود چاره‌ای بجوی

در جام قلب زن  
 زهر ستم مریز  
 \* \* \*

با بانوان با هنر آشنا به درد  
 با این زنان شیردل، این حامیان مرد  
 در حیرتم که حرف حجاب و نقاب چیست؟  
 از بهر این سؤال  
 بسیار گفتگوست، ولی یک جواب نیست  
 \* \* \*

ای ظالمان ارض!  
 از رهروان وادی بیداد و ظلم و زور  
 زنجیرهای پای زنان را رها کنید  
 ظلم و ستم به خیل ستمدیدگان بس است  
 این درد کهنه را به مدارا دوا کنید

همواره زن به دور زمان سرفراز بادا  
 رویش چو گل شکفته و عمرش دراز بادا!

آوریل ۲۰۱۴ - آریزونا

در نخستین جشن طوس که از ۲۳ تا ۲۷ تیرماه ۱۳۵۴ شمسی در شهر مشهد و آرامگاه فردوسی برپا شد، و بدان جشن از طرف برپا دارندگان آن به عنوان سر پست "انجمن ادبی طهران" دعوت شده بودم، مثنوی زیر را، که در وصف حکیم بزرگ فردوسی سروده بودم، در محفل شب شعری که در آنجا برپا گشت خواندم.<sup>۱</sup>

## فردوسی طوسی

بلند آسمان ای تو را جایگاه  
تو ای پُر هنر داستانگوی طوس  
چو شهنامه نغز پرداختی  
"پی افکندی از نظم کاخی بلند  
نهادی سخن را چنان استوار  
ز پُر مایه مردم سرودی سخن  
تو آن ره نمودی که خُرد و کَلان  
فروغی کزین بوم تابیده بود  
تو آش بار دیگر بیاراستی  
به هنجار گفתי خود از کار نیک  
هم آن برتری‌ها که ما را ز پیش  
بِنگذاشتی از میان گُم شود  
یکایک نوشتی به شهنامه‌ات  
نه در شهر ایران که اندر جهان  
سرودی سخن‌ها ز دیهیم و گاه

سپهر سخن را فروزنده ماه  
که هر داستانگو تو را دستبوس  
از ایران جهان دگر ساختی  
که از باد و باران نیابد گزند"  
که بر جا بُود تا بُود روزگار  
ز فرهنگ و آیین و راه کهن  
از او تا جهان است یابد نشان  
وزو کس نبودی به گفت و شنود  
ورا نام و کامی ز نو خواستی  
ز گفتار و پندار و کردار نیک  
همی بود و باشد ز اندازه بیش  
به یکباره از یاد مردم شود  
نهفته برون شد به هنگامه‌ات  
شُدی تابش افزای ایرانیان  
ز گردان و شاهان با فرّ و جاه

همه رامش آفرزا همه دلپذیر  
 چه نیکوست این گفتِ شیوای تو  
 همه در سپهر سخن جایگیر  
 چه دیگر سخن‌های زیبای تو  
 به کوشش همی گوی نیکی بریم  
 ”نباشد همی نیک و بد پایدار  
 همان به که نیکی بُود یادگار“

۱ - نقل از دیوان اشعار شادروان نعمه‌الله بیضائی متخلص به ”ذکائی“: ”ید بیضاء؛ یا بخشی از دیوان ذکائی بیضائی، ۱۳۵۷، طهران، چاپ آذربادگان، صفحات ۱۶۲ و ۱۶۳.“



# مدرسه دخترانه تربیت تهران

## مشارکت بهائیان ایرانی و آمریکایی در آموزش مدرن

یاسمن رستم کلابی

### درآمد

این مقاله با بررسی تاریخ سی ساله مدرسه دخترانه تربیت تهران از اواخر دوران قاجار تا دوره رضا شاه، ماهیت ارتباط میان بهائیان ایرانی و آمریکایی، و تحولات اجتماعی و سازمانی بهائیان در اوایل قرن بیستم را روشن می‌سازد<sup>۱</sup>

چکیده این مقاله با بررسی تاریخ سی ساله مدرسه دخترانه تربیت تهران از اواخر دوران قاجار تا دوره رضا شاه، ماهیت ارتباط میان بهائیان ایرانی و آمریکایی، و تحولات اجتماعی و سازمانی بهائیان در اوایل قرن بیستم را روشن می‌سازد. در دورانی که مدارس دخترانه در ایران برای اولین بار در حال شکل‌گیری بود، بهائیان آمریکایی از طریق انجمن آموزشی ایران و آمریکا (PAES) بودجه این مدرسه [تربیت] را تأمین و بر فعالیت‌ها و آموزگاران آن نظارت می‌کردند. رشد این مدرسه مقارن شد با کاهش نفوذ آمریکائیان بر آن، تأسیس نهادهای جامعه بهائی ایران و ظهور هویت اجتماعی بهائیان ایرانی که با اصلاحات دولتی معطوف به متمرکز سازی، سکولارسازی و ملی سازی ناهمخوان بود.

در سال ۱۹۱۱ با همکاری آمریکاییان و ایرانیان مدرسه دخترانه‌ای به نام تربیت بنات در تهران گشایش یافت. تربیت به یکی از مدارس دخترانه پیشرو و نامدار ایران قرن بیستم بدل شد، آن هم در زمانی که برخی از مسلمانان و غیرمسلمانان، و همچنین سازمان‌ها و مبلغین مذهبی خارجی، سرگرم تأسیس

مدارسی با برنامه آموزشی نوآورانه‌ای بودند که بر آموزش زبان‌های خارجی، علوم، و علوم انسانی تمرکز داشت. وجه تمایز تربیت از دیگر مدارس دخترانه خصوصی آن دوره این بود که بنیان‌گذارانش بهائیان ایرانی و آمریکایی بودند.

در سه دهه‌ی گذشته شاهد افزایش مطالعات تاریخ درباره آموزش و زنان بهائی ایرانی بوده‌ایم. دانش‌آموزان یا مسئولین شعبه‌های پسرانه و دخترانه تربیت با نگرش‌های خراطات خود به بازگویی تاریخ این مدرسه پرداخته، بر تلاش‌های خستگی‌ناپذیر بهائیان ایرانی و آمریکایی برای ایجاد مدرسه‌ای موفق تأکید کرده، و در عین حال از دستور دولت مبنی بر تعطیلی این مدرسه و دیگر مدارس بهائی در سال ۱۹۳۴ انتقاد کرده‌اند.<sup>۲</sup> دو مقاله منتشر شده در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ به همکاری آموزشی بهائیان ایرانی و آمریکایی در اواخر دوران قاجار (۱۹۲۵ - ۱۹۹۰) می‌پردازد. بهاریه روحانی معانی، رابطه بهائیان ایرانی و آمریکایی را مبتنی بر همکاری و وابستگی متقابل می‌داند و فعالیت‌های زنان بهائی آمریکایی را عامل احیای جامعه بهائی ایران می‌شمارد. مرحوم آر. جکسن آرمسترانگ - اینگرام از منظر زنان بهائی آمریکایی فعال در حوزه‌های آموزش و پزشکی به رابطه بهائیان ایرانی و آمریکایی می‌نگرد. او در تحقیق خود، با استناد به نوشته‌ها و مکاتبات بهائیان آمریکایی، به نگرش‌ها و برداشت‌های آنان می‌پردازد و جزئیات مهمی را درباره مدرسه دخترانه تربیت که یکی از علایق و فعالیت‌های مشترک این دو جامعه در تهران بود، ارائه می‌دهد.

اخیراً مؤژان مؤمن نقش زنان بهائی در ترویج آموزش دختران و زنان در دوران قاجار را بررسی کرده است. مؤمن به ما یادآوری می‌کند که مردان و زنان در جامعه بهائی نوپای ایران، حامی آموزش دختران و بهبود اوضاع زنان بودند و به افتتاح مدارس دخترانه در سراسر ایران همت گماشتند. مطالعات اخیر سلی شهور و سیامک ذبیحی مقدم درباره نقش بهائیان در آموزش مدرن دختران، مکمل کار مؤمن بوده است. این پژوهش‌ها مدارس بهائی اواخر دوران قاجار و اوایل عصر رضا شاه، از جمله مدرسه دخترانه تربیت را دارای نوآورانه‌ترین برنامه آموزشی، مروج بیشترین میزان برابری آموزشی، و مشهورترین مدارس مدرن این دوره می‌دانند. هرچند مدیران مدرسه ایرانی و به اصطلاح محافظه‌کار بودند، اما شهور

موفقیت مدرسه دخترانه تربیت را مدیون آموزگاران آمریکایی و نگرش مدرن آن‌ها می‌دانند. او درباره تفاوت‌های بهائیان آمریکایی و ایرانی چنین می‌گوید: "به اختصار می‌توان گفت مدرنیته در برابر سنت بود." ذبیحی مقدم آموزگاران و مسئولین آمریکایی این مدرسه و تعهد آن‌ها به موازین عالی آموزشی و پرورشی را می‌ستاید، گرچه فداکاری و از خودگذشتگی زنان ایرانی را هم که در کنار همتیان آمریکایی خود مدرسه را اداره می‌کردند، ارج می‌نهد.

مؤمن تحولات آموزشی جامعه بهائی را نتیجه رویدادهای عمدتاً داخلی آن جامعه می‌داند، در حالی که دیگر پژوهشگران این امر را پیامد مجموعه بزرگ‌تری از روابط میان ایرانیان و آمریکاییان می‌شمارند. آن‌ها دستاوردهای مدرسه دخترانه تربیت را مدیون نفوذ و تأثیر حامیان آمریکایی‌اش می‌دانند. به قول شاهور، یک طرف (یعنی بهائی ایرانی) پایبند سنت و طرف دیگر (یعنی بهائی آمریکایی) پایبند مدرنیته بود.

یکی از اهداف این مطالعه بررسی ماهیت خاص این نمونه از تماس فرهنگی میان ایرانیان و آمریکائیان است، زیرا به فهم توسعه جامعه بهائی ایران در اوایل قرن بیستم و بینش آن درباره آموزش مدرن و پیامدهایش برای ملت‌سازی در عصر رضا شاه کمک می‌کند. به نظر من، نقش بهائیان آمریکایی در مدرسه دخترانه تربیت در نخستین سال‌های تأسیس آن از هر زمان دیگری مهم‌تر بود، زیرا در آن زمان سازمانی آمریکایی به نام انجمن آموزشی ایران و آمریکا (PAES) به تأمین بودجه تأسیس مدرسه یاری رساند و بهائیان آمریکایی را برای نظارت بر طرز کار و آموزش آن جذب کرد. با وجود این، در اکثر دوران فعالیت این مدرسه بیش از دو تا سه آمریکایی به طور همزمان در آن درس نمی‌دادند و مسئولیت‌های اداری میان ایرانیان و آمریکائیان تقسیم شده بود. با رشد مدرسه تعداد آموزگاران ایرانی از همکاران آمریکایی خود بیشتر شد که این امر حاکی از بهبود وضعیت آموزشی در جامعه بهائی ایران است. کاهش تأثیر آمریکاییان با تأسیس نهادهای جامعه بهائی ایران، از جمله شورای ملی روحانی بهائیان، مقارن شد. این شورا نظارت بر امور مدرسه تا زمان تعطیلی آن را برعهده گرفت. بنابراین، بررسی تاریخ نهادی مدرسه دخترانه تربیت به روشن شدن تحولات اجتماعی و سازمانی بهائیان تهران کمک

می‌کند. این تحولات سبب شد که تربیت در مقابل فرامین دولتی قرار گیرد، تقابلی که سرانجام در سال ۱۹۳۴ به تعطیلی مدرسه توسط وزارت معارف انجامید.

عکس لیلیان کیس و .... در اینجا قرار بگیرد

### جامعه بهائی ایران در اوایل قرن بیستم

تاریخ تربیت را باید بیش از هر چیز در بافتار جامعه بهائی ایران فهمید. آیین بهائی در قرن نوزدهم در ایران پدید آمد و در اوایل قرن بیستم به دینی جهانی بدل شده بود. سلف این آیین، جنبش بابی بود که در سال ۱۸۴۴ توسط سید علی محمد باب بنا نهاده شد. باب تاجر جوانی از اهالی شیراز بود که ابتدا مدعی شد واسطه امام غائب شیعیان است و سپس ادعا کرد که خود امام موعود است که از نظرها پنهان بوده و رجعتش به بی‌عدالتی در جهان پایان خواهد داد. باب سال‌های آخر عمر را در زندان گذراند و سرانجام در سال ۱۸۵۰ اعدام شد. اما در سراسر ایران هزاران نفر از همه طبقات اجتماعی، از جمله روحانیون میان‌رتبه و پایین‌رتبه و پیروانشان، زنان، بازرگانان، دهقانان و شهرنشینان به جنبش نوظهور بابی پیوستند. به نظر پژوهش‌گران، جذابیت آیین بابی ناشی از خصلت موعود باورانه آن، عقیده به ظهور عصری جدید، و گسستی مترقی از گذشته در بحبوحه بحران‌های اجتماعی و فرهنگی میانه تا اواخر قرن نوزدهم بوده است.

یکی از ویژگی‌های اصلی جنبش بابی تندتر شدن تدریجی انتقادات و به چالش کشیدن مستقیم و غیرمستقیم اقتدار حکومت بود. بابی‌ها علمای عالی‌رتبه

شیعه را فاسد و متجاوز می‌دانستند. برخی از پیروان جنبش بابی رویارویی با حکومت قاجار و روحانیت شیعه را رسالت خود می‌شمردند. بنابراین، حکومت قاجار و علما بر ضد عناصر فعال جامعه بابی با یکدیگر متحد شدند، بابی‌ها را آزار دادند و علیه آن‌ها به خشونت متوسل شدند. در نتیجه، جامعه بابی به خفا رفت و پس از مرگ باب به دو شاخه تقسیم شد.

رهبر شاخه‌ای که بعدها بهائی خوانده شد، میرزا حسین علی نوری، فرزند یکی از وزرای دربار بود که باب او را به لقب بهاء ملقب ساخت و بعدها به بهاء‌الله شهرت یافت. بسیاری از بابی‌ها، عمدتاً به واسطه تفسیر خشونت پرهیز و صلح طلبانه او از پیام باب، به وی پیوستند. با رهبری بهاء‌الله که خود را موعود همه ادیان پیشین می‌دانست، یک شاخه جنبش بابی به تدریج به دین جدیدی به نام آیین بهائی تبدیل شد. گروه دیگر در قالب جنبش مخفی سیاسی و دینی تندرویی به زندگی خود ادامه داد. اندکی بعد، بهاء‌الله به بغداد و سپس توسط مقامات عثمانی به دیگر بخش‌های این امپراتوری و سرانجام به عکا در فلسطین عثمانی تبعید شد. او در سراسر دوران تبعید، خواهان پایان بخشیدن به مخالفت نظامی و خشونت‌بار با حکومت شد و پیروان خود را به "اطاعت کامل" از حکومت قاجار فرا خواند.

ادامه دارد

<sup>۱</sup> - آنچه می‌خوانید برگردان مقاله زیر است:

Jasmin Rostam-Kolayi (2013) The Tarbiat Girls' School of Tehran: Iranian and American Baha'i Contributions to Modern Education, Middle East Critique, Vol. 22, nl. 1, pp 77-93.

یاسمن رستم کلایبی استاد تاریخ در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در فولرتن است.

<sup>۲</sup> - نگاه کنید به ب. راسخ (بدون تاریخ) نقش بانوان در پیوند خاور و باختر، منتشر نشده؛

الف. ثابت (۱۹۹۷)، تاریخچه مدرسه تربیت بنین (دهلی نو: انتشارات مرآت)؛

A.A. Furutan (1984) The Story of My Heart (Oxford: George Ronald).

## برگرفته از ایران وایر - حقوق شهروندی

**گفتیم یک نفرمان نرود زندان و بچه بی سرپرست نشود؛****دادگاه قبول نکرد**

ماهرخ غلامحسین پور

همه حرف‌هایش به این جمله ختم می‌شدند: "اگر پیمان را هم برای اجرای حکمش ببرند، بشیر چه می‌شود؟"

نگرانی عمیق مادری که قرار بود کودکش تنها بماند را به خوبی از لرزش صدایش حس می‌کردم. قرار شد با هم گفتگو کنیم اما منتشر نشود تا وقتی او بخواهد.

"آزیتا" تصور می‌کرد اگر خبر صدور حکم دادگاهش را رسانه‌ای نکنند، بتواند روزهای بیشتری کنار بشیر باشد. حکم آزیتا توسط قاضی "محمد مقیسه‌ای"، رییس شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب قطعی شده بود؛ چهار سال زندان به جرم تدریس در دانشگاه بهایی.

می‌گفت هنوز احضاریه دریافت نکرده و امید داشت اگر ماجرا را در سکوت بگذرانند، ممکن است حبسش به تعویق بیفتد تا تکلیف پسرکش، بشیر معلوم بشود: "هر لحظه که بتوانم در کنار بشیر بمانم، غنیمتی است."

سه روز بعد از این مکالمه اسکایی، یعنی سوم آبان سال گذشته، یک پیام از پیمان دریافت کردم؛ "پیمان کوشک باغی"، همسر آزیتا که او هم پنج سال حبس تعزیری داشت. او نوشته بود: "امروز آزیتا را به زندان اوین منتقل کردند." پرسیدم بشیر چه‌طور است؟ بی‌تابی می‌کند؟ آزیتا می‌گفت: "بشیر پنج سال و ۹ ماه دارد. رفتیم پیش معاون دادستان، آقای "خدا بخشی" و گفتیم پسر ما سرپرستی جز من و پدرش ندارد. خواستیم کاری کند که حکم ما با هم اجرا نشود چون حتی

نبود یکی از والدین و محبوس بودنش می‌تواند به یک کودک لطامت جبران‌ناپذیری بزند، چه برسد به این که هر دو با هم در زندان باشند و بچه هیچ سرپرست دیگری نداشته باشد از طرف دیگر، والدین ما پیر و از کار افتاده‌اند و در شهرستان زندگی می‌کنند و توان نگهداری از بشیر را ندارند. معاون دادستان گفت هیچ راه کار قانونی در این مورد وجود ندارد مگر این که مورد رأفت اسلامی قرار بگیرد.

اما آن‌ها مورد رأفت اسلامی قرار نگرفتند. چهار ماه بعد، یک شنبه نهم اسفند ماه سال ۱۳۹۴، زمانی که پیمان و بشیر برای ملاقات با آریتا به زندان اوین رفته بودند، پیش از ورود به سالن ملاقات و قبل از این که موفق به دیدار آریتا بشوند، پیمان توسط سه نفر مأمور لباس شخصی بازداشت و برای اجرای حکم پنج سال حبس، به زندان منتقل شد.

یکی از نزدیکان پیمان در این مورد به رادیو "زمانه" گفته بود: "بازداشت پیمان بدون احضار قبلی بود. به او حتی اجازه خداحافظی با همسرش را هم ندادند و او را بدون داشتن لباس مناسب زندان، از فرزندش جدا کرده و به مکانی نامعلوم بردند. پیمان پس از به زندان رفتن آریتا در آبان ماه سال جاری، چندین مرتبه به معاون دادستان (حاجیلو) و رییس اداره اجرای احکام (نصیرپور) مراجعه کرده و از ایشان درخواست کرده بود به دلیل شرایط روحی و کم سن و سال بودن فرزندش و نداشتن سرپرست، او را با احضار و اطلاع قبلی روانه زندان کنند تا بتواند بشیر را آماده کند. حاجیلو به او گفته بود برو، فعلاً با تو کاری نداریم. اما یک‌شنبه به طور خیلی غیرمترقبه و پیش از ورود به سالن ملاقات، پیمان را در حضور فرزندش بازداشت کردند."

آریتا رفیع‌زاده متولد سال ۱۳۵۹ و زاده شهر شیراز است که از سال ۱۳۸۱ با "موسسه عالی آموزشی بهائیان" (BIHE) همکاری و در رشته مهندس کامپیوتر تدریس می‌کرد. او دوره کارشناسی مهندسی کامپیوتر را در موسسه آموزش عالی بهائیان (BIHE) گذرانده و مدرک کارشناسی ارشد خود را نیز در همین رشته از دانشگاه "پونا" در هند دریافت کرده بود.

پیمان کوشک باغی، همسر آریتا نیز متولد سال ۱۳۵۶ در شهرستان گرگان

و فارغ‌التحصیل مهندسی کامپیوتر است که دروس ریاضیات عمومی و معادلات دیفرانسیل و سخت‌افزار کامپیوتر را در همین مؤسسه آموزشی درس می‌داد.

ماجرای پرونده آن‌ها از روز اول خرداد ماه سال ۱۳۹۰ شروع شد، روزی که خانه اساتید دانشگاه بهایی در ایران مورد هجوم مأموران وزارت اطلاعات قرار گرفت. همان روز تمامی کتاب‌ها و جزوه‌های آموزشی آزیتا و پیمان هم ضبط و روز بعد به اتهام "اقدام علیه امنیت ملی از طریق عضویت در موسسه آموزشی - علمی بهاییان" برای بازجویی به دادسرای "اوین" فراخوانده شدند.

آزیتا می‌گفت: "در جریان بازجویی متوجه شدم اگر متعهد می‌شدم دست از تدریس در دانشگاه بردارم، پرونده من با منع تعقیب مواجه می‌شد و می‌توانستم به زندگی عادی برگردم، اما پذیرش این مسأله برای من دشوار بود. هدف نهایی آن‌ها مختل کردن فعالیت آموزشی دانشگاه بهاییان است ولی آموزش را حق مسلم دانشجویان بهایی می‌دانستم که در دانشگاه‌های مختلف کشور، محروم از تحصیل بودند و از ورودشان ممانعت به عمل می‌آمد. به هر حال، آن روز ما را به قید وثیقه آزاد کردند."

زمانی که این زوج در دادگاه انقلاب در گیرودار پرونده خود قرار گرفتند، بشیر ۱۷ ماهه بود. آن‌ها فرصت این را داشتند که قبل از صدور هر حکمی، به آسودگی از ایران خارج شوند، ولی ترجیح دادند بمانند و تا آخرین لحظات آزادی هم دست از آموزش نکشیدند، چون معتقد بودند هیچ کار خلاف قانونی مرتکب نشده‌اند.

سرانجام این زوج جوان در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۴ از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه، به اتهام عضویت در تشکیلات غیرقانونی بهائیت با هدف اقدام علیه امنیت کشور از طریق فعالیت غیرقانونی در موسسه آموزشی (BIHE) به تحمل چهار و پنج سال حبس تعزیری محکوم شدند. آن‌ها به این احکام اعتراض کردند اما در مهرماه سال ۱۳۹۴ دادگاه تجدید نظر نیز احکام دادگاه بدوی را تأیید کرد.

نگرانی آن‌ها، اجرای حکم‌شان به طور هم‌زمان بود و این که سرنوشت

بشیر به کجا می‌انجامد؟ در نهایت سرپرستی موقت بشیر به یک خانواده داوطلب سپرده شد و او این روها یک روز در هفته مادرش را و روز دیگر پدرش را از پشت میله‌های زندان ملاقات می‌کند.

آزیتا می‌گفت: "روزی که خود را برای ورود به زندان معرفی کردم، از مسئولان خواستم چون خداحافظی با بشیر و آماده‌سازی او بسیار مهم است، برای پیمان احضاریه بفرستید یا قبلاً او را خبر کنید. حتی پیمان بارها خودش با نماینده دادستان صحبت کرده بود و به او گفته شده بود شما فعلاً بیرون باشید."

هشت ماری که گذشت، زنان زندان اوین در زمان برگزاری مراسم بزرگداشت روز زن، در مورد وضعیت آزیتا و فرزندش یک نامه خطاب به رئیس قوه قضاییه نوشتند و خواستار رسیدگی به وضعیت این خانواده شدند. در بخش‌هایی از این نامه که متن آن را خبرگزاری "هرانا" منتشر کرده، آمده است: "عطف نظر به بیانیه دادستان کل کشور وقت، حجت‌الاسلام دری نجف‌آبادی در هنگام تعطیلی تشکیلات جامعه بهایی که رسماً اعلام نمودند حقوق شهروندی بهاییان به مانند سایر ایرانیان خواهد بود و این بیانیه از شبکه سراسری سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد، اما هرگز به مرحله عمل درنیامد، استدعا داریم نسبت به لغو حکم این زوج جوان و یا حداقل توقف حکم یکی از آنان برای اداره سرپرستی فرزندشان موافقت بفرمایید."

اما این تنها اقدام اعتراضی برای شرایط بغرنج این خانواده نبوده است. چندی بعد عده‌ای از هم‌وطنان مسلمان در اعتراض به بازداشت هم‌زمان والدین این کودک یک شکواییه امضا کرده و نسبت به این برخورد ابراز شرمساری کرده و خواهان آزادی این زوج بهایی شدند. آزیتا و پیمان تنها زوج بهایی ساکن زندان نیستند که بهار امسال را در زندان گذرانند؛ هم‌اکنون "عادل نعیمی" محکوم به ۱۱ سال حبس و ساکن زندان "رجایی شهر" و "الهام فراهانی" محکوم به چهار سال زندان و ساکن اوین است. فرزند این زوج بهایی "شمیم نعیمی" نیز در کنار پدرش در حال گذراندن سه سال حکم حبس تعزیری است.

"ایمان رشیدی" و "شبنم متحد" هم عیدشان را در زندان گذرانند. آن‌ها

در روز ۲۸ اسفند ماه سال ۱۳۹۳ به اتهام "تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی" برای اجرای حکم خود به زندان یزد منتقل شده‌اند. ایمان به سه سال و نیم و شبنم به دو سال حبس.

"فریبرز باغی" و "ناطقه نعیمی" زوج دیگر بهایی هستند که به دو سال حبس تعزیری و یک سال حبس تعلیقی محکوم شده‌اند و هم‌اکنون در حال گذران این دوران در زندان یزد هستند.

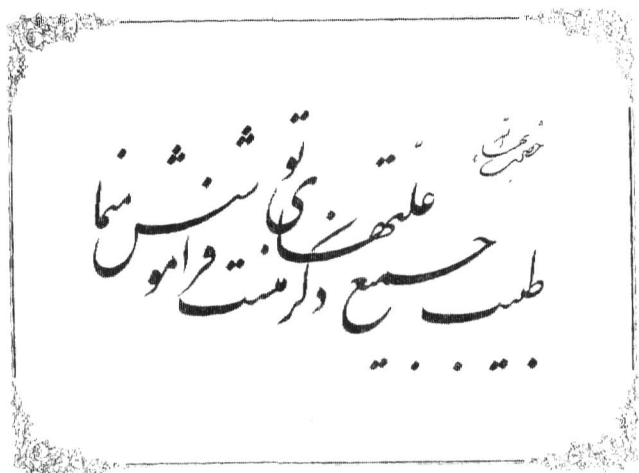


برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

SOHEIL ROSHAN-ZAMIR  
841 Vista Grande Drive  
Santa Paula, CA 93060  
U.S.A.

SOHEILRZ@OUTLOOK.COM

توجه: ژانویه هر سال موعده پرداخت حق اشتراک است، مشترکان ارجمند لطفاً عنایت فرمایند.



برگه تقاضای اشتراک  
مجله پیام بدیع

NAME:

نام و نام خانوادگی:

Address:

نشانی پستی:

.....  
.....  
.....  
.....

حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۳۵ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار امریکایی می باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می گردد.

یک سال ( ) دو سال ( ) هدیه ( )

وجه ضمیمه \_\_\_\_\_ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....  
.....  
.....  
.....

برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

PAYAM-I-BADI  
P.O.Box 3207  
QUARTS HILL, CA 93586  
U.S.A.

تمنی می شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.

حضرت امه البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امر به دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

### قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می گردد. برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi  
P.O.Box 3207  
Quartz Hill, CA 93586

پیام بدیع  
سال سی و چهارم  
سال ۱۷۳ بدیع  
۱۳۹۵ شمسی  
۲۰۱۶ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن  
خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

Soheil Roshan-Zamir  
841 Vista Grande Drive  
Santa Paula, CA 93060  
U.S.A

[SOHEILRZ@OUTLOOK.COM](mailto:SOHEILRZ@OUTLOOK.COM)

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال نفرمایید)

قوله المطاع: در خصوص اشتراک مجلات امریه از فرائض احبای الهی آن است که به تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات نمایند.

امر و خلق - صفحه ۴۰۲ - جلد ۳ و ۴

با فرا رسیدن ژانویه ۲۰۱۴، پیام بدیع وارد سی و دومین سال انتشار خود می‌گردد. گرچه بر همه نارسائی‌ها فائق نیامده‌ایم، ولی از این که در بهبود هرچه بیشتر آن توفیق یافته و می‌یابیم، مسرور هستیم.

بسیار مشتاق بودیم که قسمت نونهالان و نوجوانان ضمیمه پیام بدیع، که مورد عنایت معهد اعلی شیدالله ارکانه می‌باشد، به صورت مجله‌ای جداگانه انتشار یابد، ولی متأسفانه ضعف بنیه مالی تاکنون این اجازه را نداده، ولی ناامید نیستیم و امیدواریم با کمک مشترکان ارجمند و پشتیبانان مالی که مایل به ذکر نامشان نیستند و با تبرعات کریمانه خود مجله را تاکنون سر پا نگهداشته‌اند، این آرزو جامه تحقق پوشد.

استدعا می‌شود مشترکان عزیز ترتیبی اتخاذ فرمایند که در سه ماهه اول سال حق اشتراک خود را بپردازند. چون از نظر مالی در وضعیتی نیستیم که حسابداری تمام وقت به این خدمت پردازد. بخصوص که یاران راستان آنقدر گرفتار تلاش معاش هستند که وقت چندانی برای انجام چنین خدمتی ندارند.

- حق اشتراک برای سال ۲۰۱۴ در آمریکا و کانادا ۳۵ دلار آمریکائی و در دیگر نقاط جهان، ۴۰ دلار آمریکائی می‌باشد.
- دوستانی که حق اشتراک دو سال گذشته را نپرداخته‌اند، نسبت به تسویه حساب خود لطفاً اقدام فرمایند.
- از مشترکین ارجمند استدعا می‌شود که دوستان خود را به اشتراک مجله تشویق فرمایند.
- مشترکان عزیز تغییر آدرس را اطلاع فرمایند تا در ارسال مجله وقفه‌ای پیش نیاید. ناگفته نماند پُست با نرخ ارزان (Bulk Mail) در صورت تغییر آدرس، نامه یا بسته پستی را به مبدا برنمی‌گرداند و اخیراً اگر برگردانند، مبلغ ۱۷۰ دلار جریمه می‌کنند.

پیام بدیع

# **PAYAM-E-BADI**

**VOLUME 34**

**NO'S:**

**400-401-402**

**October - November - December  
2016**

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi